

دعا . لوازا

Elles peuvent être

الدول

لطفاً . ایش

Elm پنجه یم ،

سپاهی

فهرست مطالب

صفحه ۳	مقدمه
۸	بخش ۱
۹	نقش دهقانان
۱۷	مناطق پایگاهی
۲۳	بخش ۲
۳۱	بخش ۳
۴۶	بخش ۴
۶۹	آخرین پرده بولیوی

مقدمه

انقلاب کوبا و بر مبنای آن ارائه تئوری "کانون چریکی" توسط رژی دبره در کتاب "انقلاب در انقلاب؟" ، تاثیراتی قدرتمند بر بسیاری از جنبشها چپ در کشورهای تحت سلطه و مخصوصاً آمریکای لاتین بر جای گذاشت . جنبش چپ ایران تحت تاثیر تغییر و تحولات بعد از کودتا و اعتراضات توده‌ای اواخر دهه ۳۰ و اوائل دهه ۴۰ قرار داشت ، با بریدن از رفرمیسم حزب توده که مخالف مبارزه مسلحانه و مبلغ شیوه‌های رویزیونیستی مسالمت آمیز بود ، به گونه‌ای تحت تاثیر این انقلاب و این کتاب قرار گرفت و با شیوه‌های کما بیش مشابه در عرصه سیاسی ، تشکیلاتی و نظامی به پیاده کردن آن نقطه نظرات پرداخت . چنانکه احمد زاده در باره بریدن از دیدگاه حزب توده و روی آوردن به این خط بر بستر شرایط عینی بعد از کودتا مینویسد :

"دیگر کسی نمیتوانست به شعارهای گذشته و شیوه‌های کهنه مبارزه و اشکال مهgor سازمانی اعتماد کند" (احمد زاده ، "مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تaktیک .")

گرچه در نتیجه مبارزاتی که از دیدگاه اجتماعی متفاوت با این طرز تفکر در درون جنبش ایران صورت گرفت ، یک مرزبندی عمومی حاصل گردید ، اما این به معنی پایان یافتن آن در کلیت خود نبوده و این انحراف میتواند به شیوه‌های مختلف و تحت نامهای گوناگون باز دیگر خود نمائی کند . نقدهایی که در گذشته بر روی این مشی صورت گرفت ، تنها برجنبه‌هایی از آن دست می‌گذاشت ، و یا اینکه از زوایایی که خود حاوی انحرافات معین بود انجام می‌گرفت . نقد و بررسی

همه جانبه و عمیق این مشی که زمانی توانسته بود در مقیاسی جهانی برروی جنبشها تاثیر گذاشت و حتی باعث نابینایی کسانی شود که تئوریهای آنرا در کنار تئوریهای انقلابی ماقوتسه دون قرارداده بودند، از این زاویه ضروری است که چنین نقدی میتواند در تعمیق درک مارکسیستی - لنینیستی از جنگ خلق و نشان دادن تفاوت بین تئوریهای انقلابی مارکسیستی از رویزیونیستی و در حدادی کردن خط مشی انقلابی از مشی رویزیونیستی موثر افتد.

جزوه حاضر به نام "چه گوارا، دبره رویزیونیسم مسلح" ترجمه اشی است از لئنی ولف که برای اولین بار در مجله انقلاب ارگان ترویجی حزب کمونیست انقلابی آمریکا در ۱۹۸۵ به چاپ رسید. این اثر به ریشه‌ها و زمینه‌های پیدایش و دلایل نفوذ این خط در برخی از کشورهای تحت سلطه و بخصوص آمریکا لاتینا شاره کرده و درک انحرافی از پیشبرد مبارزه مسلحانه، چه در زمینه سیاسی، تشکیلاتی و نظامی و یا درک از متحده‌انقلاب و اهداف استراتژیک آن و خلاصه تقابل و خدیتیش را با مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه ماقوتسه دون به نقد منسی کشید.

این جزو غلیرغم اینکه نقد همه جانبه‌ای از خط سیاسی ایدئولوژیک گوارائیست‌ها را پیش میگذارد، بمنظور تعمیق و حدادی درک پرولتا ریا از کسب قدرت سیاسی و برپایی جنگ انقلابی خلق و تحقق پیروزی آن، این وظیفه را برای طرفداران اندیشه ماقوتسه دون باقی میگارد: بررسی ویژگی‌ها و تاثیرات تئوری گوارا دبره بر جنبش چپ ایران، در دورانهاشی که دیگر باز نخواهد گشت.

اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران)
کمیته کردستان

"این انحراف رویزیونیستی در گذشته هر دو شکل "چپ" و علنا راست را به خود گرفته است. رویزیو-تیستهای مدرن، مخصوصاً در گذشته "گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم" را موضعه کرده و از رهبری بورژواشی در مبارزه رها شیوخش ملی دفاع میکردند. با تمام این اوصاف، این رویزیونیسم علنا راست و تسلیم طلبانه همواره با نوعی از رویزیونیسم "چپ" همزیستی داشته و بطور فزاينده‌ای یا آن در آمیخته است. یک نوع رویزیونیسم مسلح "چپ" که در برخی اوقات از سوی رهبران کویا و دیگران پیش گذاشته میشد، که مبارزه مسلحانه را از توده‌ها جدا میساخت و خط تلفیق را حل ازقلابی را در یک انقلاب واحد "سوسیالیستی" موضعه میکرد و در حقیقت هدفش پسیج کارگران بر مبنای محدودترین مسائل و نفی لزوم اعمال رهبری طبقه کارگر بر دهقانان و دیگران، در حذف تمام عیار امپریالیسم و روابط اقتصادی و اجتماعی عقب افتاده و مختلفی که سرمایه خارجی بر آن متکی است و آنرا تقویت میکند، بود. امروزه این شکل رویزیونیسم یکی از ستونهای اصلی سوسیال امپریالیسم در نفوذ و به کنترل درآورد ن مبارزات آزادی بخش ملی میباشد.

(بیانیه ج. ۱۰، ص ۱۹ فارسی)

۱۵ سال از قتل چه گوارا توسط سربازان تعلیم دیده "سیا" می‌گذرد اما خط او در میان افرادی که دارای افکار انقلابی‌اند همچنان قدرت معینی را دارا می‌باشد . بدیده بسیاری او مردی بود اهل عمل که توانست به بهانه‌های بسیاری مدافعین خط کهنه شده‌ها را بروزیزونیست در آمریکای لاتین پایان بخشد . اظهاراًتی مبنی بر وجود اختلافات مهمی بین گوارا و فیدل کاسترو وجود دارد که معتقد است باعث شد بعد از مرگ گوارا ، کوبا را حتی بطور آشکارتر و محکم‌تر با اشتیاق بیشتری به آغاز اتحاد شوروی بیاندازد . افرادی دیگر حتی گوارا و مائو تسله‌دون را به هم تشبیه می‌کنند* . نفوذ گوارا با نفوذ فوکوییسم (کانون چریکی) ، یعنی دکترین نظامی سیاسی که او تدوین کرد و برای بکار گیری اش تلاش نمود همراه می‌باشد . این نظریه در کتاب انقلاب در انقلاب؟ که توسط دستیار سابق گوارا یعنی رئیس دفتر نگاشته شده بطور سیستماتیکی مورد بحث قرار گرفته است .

هنوز میان جوهر بحث و نمود مواضع چه گوارا اختلاف و تفاوت موجود است . اگرچه او همیشه آماده بود رویزیونیسم را علناً موردانتقاد تزار دهد و آنرا رد نماید اما کل پروره خود را مبتنی بر پژوهی‌بیانی احزاب رویزیونیستی و اتحاد شوروی گذارد : علیرغم اینکه دائمًا توجه عمومی را بطرف شکنندگی آمریکا در مقابل ابتدارات انقلابی جلب می‌کرد ، اما در مقابل بسیج بزرگترین و قدرتمندترین نیروهاي بالقوه انقلاب در قاره آمریکای لاتین مقاومت می‌نمود . در واقع گوارا خود را در نهایت در مقابل با انقلاب بطور بین‌المللی قرار داد .

این موضوع که گوارا متعلق به دوره انقلابی سال‌های ۱۹۶۰ بوده و با توله‌های جاسوسان امپریالیسم آمریکا نقش بر زمین شد ، باعث برانگیخته

* مثلاً مشخصات همیشگی که بیشتر محققین بورزویی دوره ۷۰-۶۶ در کوبا را "دوره مائو - چه گوارا" می‌نامند ، یا نوشته‌های انقلابی جرج جکسون که به "افرادی که آثار مائو - چه و فانسون را می‌خوانند" بعنوان عناصر انقلابی در میان زندانیان اشاره دارد .

شدن احساسات می‌شود . با این وجود احساسات و هیجانات با یدبه کناری گذارده شوند . نفوذ گُوارائیسم به مثابه یک خط سیاسی بجا مانده است در حالیکه شورویها و (کوبا بیها) اغلب تمايل دارند که در سطح بین‌المللی انتکاشان را بیش از هر چیز بر عناصر درون نیروهاي مسلح (ارتشر — م) برای سرانجام رساندن استراتژی رویزیونیسم مسلحانه شان بگذارند، آنها توجه نه چندان کمی هم به جهات و فعالیت گروههای نئو- گوارائیست معطوف می‌دارند . بخصوص در شرایط حاد بحران سیاسی کوششها بی هم برای پرورش نیروهای نئوگوارائیست و هم برای محکمتر کردن آنها بر روی مجموعه پروژه‌های رویزیونیستی انجام شده است . به خاطر همه اینها ، گُوارائیسم (و خود گُوارا) با ید بطور علمی بر حسب نقش عینی اجتماعی اش ارزیابی گردید . این مقاله خط نظامی و سیاسی گوارائیسم ، درک آن از انقلاب و ریشه‌های مادی و اجتماعی اش را مورد بررسی قرار می‌دهد که در مرکز آن حل معمای چه گوارا قرار دارد . دشمنی با رویزیونیسم و پدناه کردن آن برای بهتر تکیه زدن بر آن .

بخش ۱

کاسترو و گوارا در اوایل سال ۱۹۶۶، رژی دبره^{*} را برای بحث در مورد جنگ چریکی به کوبا فراخواندند. کوبا بین‌ها از دبره خواستند به تدارک یک پلمیک بپردازد و تجربه انقلاب کوبا را در یک دکترین نظامی و خط سیاسی مشخصی مناسب با شرایط آمریکای لاتین سنتز کند. حاصل این بحث‌ها - کتاب دبره یعنی انقلاب در انقلاب؟ شد - این تنها و فشرده‌ترین بیان گوارا شیسم می‌باشد. تز مرکزی گوارا شیسم چیزی شبیه این است: (۱) به این دلیل در انقلاب آمریکای لاتین تاخیر شده که انقلابیون در اسارت این یا آن خط غلط یا "در کهای انحرافی وارداتی" ساقی مانده‌اند. و (۲) مدل مساعیستی جنگ خلق - که در مناطق وسیعی از جهان سوم مشتمل بر انتقام به عنصر حیاتی توده‌های دهقانی و استفاده از مناطق پایگاهی برای پیشبرد مبارزه نظامی است - بدلیل شرایط عینی متفاوت بسادگی در آمریکای لاتین کاربرد ندارد. چیزی نواحی روستایی اساساً توسعه یا فته تر و کم جمعیت می‌باشد و گویا دهقانان خملت پاسیو تر دارند. و (۳) در عین حال دیدگاه احزاب کمونیست تحت

^{**} البته دبره مواضعی را که در کتابش به پیش گذاشت دیگر قبول ندارد. ما از آنجا که آن کتاب فشرده ترین و پر نفوذترین بیان گوارا شیسم می‌باشد، بیشتر این پلمیک بالاجبار بحث‌های کتاب "انقلاب در انقلاب" او را در بر می‌گیریم. اشاره کنیم که آقای دبره در حال حاضر یعنوان مهره مهمی در رژیم میتران خدمت می‌کند. اخیراً به نیکاراگوئه سفر گرد تا "نگرانی از نقض پروسه دمکراسی توسط دولت ساندینیستی" را از جانب آفای میتران ابراز دارد. آخرین کتاب دبره تقدیسی است از نقش متفرقی ناسیونالیسم فرانسوی در جهان امروز.

نفوذ مسکو (که مبارزه مسلحه را تنها برای کامل کردن مانورهای قانونی پارلمانی بکار می بردند) و تروتسکیستها (که دنباله روی از خط آنارکو-سنديکاليسنی دفاع از خود کارگران افتداده بودند) بهتر نیست، چرا که بعد از دهها سال تجربه خطشان به هیچ انقلابی منجر نگردیده (۱۴) کلید واقعی انقلاب در قاره آمریکای لاتین در مطالعه نمونه کوبا نهفته است، جایی که گروه کوچکی از افراد، یک واحد نظامی مستقل از دهقانان در روستا ساختند و با ندرگیر ساختن ارتش رژیم به نبرد رشدیا فتند. این کانون چریکی می تواند و باشد در سراسر آمریکای لاتین دو باره ایجاد شود. بعارت خود دبره این خط

"جواب مشخصی به این سؤال بود که : چگونه باید قدرت دولت سرمایه داری را سرنگون کرد؟... انقلاب کوبا راه حلی را به کشورهای برادر آمریکای لاتین پیشنهاد می کند که باز هم باید در باره جزئیات تاریخی آن از طریق ساختمان بسطی یک نیروی استراتژیک متحرک، هسته ارتش خلق و دولت سوسیالیستی آبده" از درون پیش برت جنگ چریکی در مناطق روستائی متناسب، مطالعه شود. (دیره، ۱۹۶۷، صفحه ۲۴)

انقلاب در انقلاب؟ حمله اصلی خود علیه خط نظامی را بر درک جنگ خلق مائو بخصوص تاکید مائو - بر بسیج دهقانان و ساختن نواحی پایگاهی که از آنجا جنگ به پیش برد می شود مرکز می سازد. (در عمق آن، اختلاف اساسی تری، در مورد نقش توده ها در جنگ انقلابی، نهفته است.) اجازه دهد که با بررسی نکات اصلی آن شروع کنیم.

نقش داشت آن

همانطور که گفته شد، خط کانون چریکی هرگونه جهت گیری بطرف

دهقانان را بهمثا به نیروی اقلابی و بسیار مهم رد میکند . دیره در این مورد اصرار میورزد . او تجربه اقلابی چین و ویتنام رانیز رد میکند . دیره مینویسد : "در آنجا تراکم بالای جمعیت دهقانی ، جمعیت زیاد از حد دهات و شهرکها و اکثریت داشتن دهقانان نسبت به جمعیت شهری به مبلغی اقلابی اجازه میدارد به آسانی با مردم قاطی شوند " درست مثل ما هی در آب " .

از طرف دیگر در آمریکای لاتین ،

"وقتی که کانونهای چریکی برای اولین بار فعالیت خود را در مناطق بسیار پراکنده ایکه جمعیت آنها نسبتاً جدا از هم هستند ، آغاز میکنند . هیچکس ، هیچ تأثیری نمیتواند توجه اهالی دهکده های مناطق کوهستانی And را بخود چلب نکند . مهمتر از همه یک غریبه عدم اعتماد بر میگیرند . دهقانان کوچکوا کاک چیکوئل Quechua Cak Chiquel اعتمادی نسبت به "غریبه های " "سفید پوست" دارند . آنها خیلی خوب میدانند که حرفهای زیبا خود را نیستند و قادر نخواهد بود آنها را از سیما ران نجات دهد . دهقانان فقیر اول از همه به کسی اعتماد دارند که دارای قدرت معینی بوده و قبل از همه قدرت انجام انجه را که میگوید داشته باشد . سیستم ستمگری عاصب نفوذ است . و از زمانهای خیلی قدیم وجود داشته ، جا افتاده ، تحکیم شده و یکدست میباشد . ارتش ، گاردهای روتایی ، پلیس اختصاصی لاتینا ندیستا La Tifundista و ایشروها کلاه سبزها Green Berets و رنجرها بیشتر به دلیل ناگاهی مردم در میان آنها دارای نفوذ و اعتبار میباشد ، این پرسنلیتی شکل اصلی ستم را تشکیل میدهد : این است که افراد ناراضی را ساکت نگهداشتند و منجر به آن میشود که با دیدن یک اونیفورم هر دشنا می را تحمل کنند (دیره ۱۹۶۷ ص ۵۰-۵۱ چاپ انگلیسی)

اھانتهائی که از این عبارات میبارد با ور نکردنی هستند - اھانت به دهقانان و بناهای ، از خواندن آن هرگز در نخواهید یافت که آمریکای لاتین دارای سنت غنی از شورشها و دهقانی بوده است . استان اورینته Oriente محلی که خود کاسترو در آن بود (و زمانی از موضع

مستحکم ارتش شورشی بود) بیش از ۲۰ شورش دهقانی را بین سالهای ۱۹۵۹ و ۱۹۵۰ بخود دیده است . در بولیوی (جائی که گوارا افکار خود را به پیش میبرد ، قیام دهقانی نیروی اصلی جنگ را در انقلاب ۱۹۸۲ - ۵۳ تشکیل میداد . اگر کمی عقبتر در گردیم شورشها تا آن از قابل شورشهای نیکاراگوئه در سالهای ۱۹۳۰ به رهبری ساندینو ، شورش - های دهقانی در السالوادور در همان دوره (که در خفغان متعاقب آن ۳۰،۰۰۰ نفر از دهقانان به قتل رسیدند) و یک رشته انقلابات در مکزیک در اوایل قرن که نیروی آنرا غالباً دهقانان تشکیل میدادند و نمونه های دیگری در آنجا وجود داشته اند .

تشخیص نادرست جایگاه دهقانان در مبارزه انقلابی توسط گوارا مسئله کوچکی نیست . بلکه در قلب خط سیاسی او قرار دارد ، و دبره با استناد به " سه اصل طلاشی " چه گوارا یعنی " مراقبت مطلق " ، " عدم اعتماد مطلق " ، " تحرك مطلق " چنین مینویسد :

" بررسی های گویا گون نشان میدهد که ، برخورد محتاطانه نسبت به اهالی غیر نظامی و تا حد معینی دوری جستن از آنها ضروری است . افراد غیر نظامی بخاطر شرایط شان تحت اختناق قرار دارند ، و دشمن با حضور ایامی و فشار خود سعی میکند آنها را بخرد یا به فساد بکشاند و آنچه را نمیتواند بخرد با زور و تحدید وخشونت بدست آورد . بنابراین غیر نظامیها در یک منطقه معین عملیاتی که پروسه انتخابات یا آموزش تکنیکی را مثل چریکه نگذرانده اند ، بیشتر در معرض نفوذ و یا فساد روحی دشمن قرار خواهند گرفت . " (دبره ۱۹۶۷ ، ۴۳)

* در جای دیگر ، دبره بطور گذرا به بسیج نظامی دهقانان کلمبیا در خلال " لاویولنسیا La Violencia " در شبه جنگ داخلی او اخده ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ ، اشاره کرده و در جایی دیگر به قیام سرپیوستان علیه اسپانیائی ها در پرو توسط توپا مارو II رجوع میکند . اما حتی در این مثالها نیز بطور یکجانبه مقتضی بودن جنگهای دهقانی برای آزادی در آمریکای لاتین مردود شناخته شده فقط به این دلیل که آنها به خودی خود منجر به دستیافتن به آزادی نشدند .

آیا دبره و گوارا بدون مطلقا هیچ اساسی به دروغپردازی در مورد دهقانان پرداخته اند؟ مشکل بتوان چنین گفت . نفوذ ایده های عقب مانده ، اعمال ترور علیه کسانی که در برابر میراث و ادامه قدرت مناسبات فئودالی به مقاومت میپردازند همه واقعیت دارند . اما یا از روی عمد و یا بدليل اشکال دیدگاه مکانیکی و غیر دیالکتیکی ، گوارا و دبره تنها یک جنبه حقیقت را گرفتند تا جوهر مسئله - پیتانسیل انقلابی دهقانان را (که اتفاقا برسمیت شناختن آن تاریخا نقطه تمايز لنینیسم از سوسیال دمکراتی ، ترنسکیسم و رویزیونیسم بوده است) به فراموشی بسپارند . بخصوص ماشو با بکار برد دیالکتیک طیفهای مختلف درون روستا را متمايز ساخت و پیتانسیل و حرکت متناسب آنها را در ک کرد . اوروش مسبتبنی بر اتكا به دهقانان فقیر ، و در همان حال مبارزه برای جلیب بیشتر عناصر میانی و خنثی کردن (و یا در شرایط دیگری جلب) دهقانان مرffe را تکامل داد . (هر کس که تصور میکند ماو ایده آلیستی خیال پرور بود و هیچ درکی از مشکلات برپاشی خیزش دهقانی و بسلا بزدن آگاهی سیاسی آنان نداشت ، فقط کافیست به مطالعه نوشته های در در این مورد بپردازد .)

این مسئله از نظر سخت جانی روابط فئودالی و نیمه فئودالی و سقایای آن در آمریکای لاتین و در نتیجه از نظر تأثیرات مهمی که انقلاب ارضی بر انقلاب به مثابه یک کل در کشورهای این منطقه میگذارد حیاتی بوده و میباشد . علیرغم تغییرات مهمی که در کشاورزی فئودالی بعد از هنگ جهانی دوم تا کنون در آنجا رخ داده است ، این امر کماکان

این تغییرات بعضی - از جمله نشو گوارائیستهای امروزی - را به سجا کشانده که ادعا کنند که امروز کشاورزی در آمریکای لاتین کاملا کا پیتالیستی گردیده است ، و اینرا بعنوان دلیل دیگری علیه بسگ انقلابی در مناطق دهقانی ارائه کنند . نه دبره و نه گوارا بیچیک این بحث بخصوص را مطرح نکرند اگرچه نشانه هایی از آن در کتاب دبره دیده می شود . خصلت راست این خط وقتی آشکار می شود



صادق میباشد .

مسئله حیاتی که باید در اینجا درک گردد اینست که جو امع مورد بحث، ملتهاي تحت ستمی هستند که با رابطه‌ای تبعی به کشورهای امپریا لیستی متصل شده‌اند. کشاورزی در ملل تحت ستم ، چه به شکل فئودالی - نیمه فئودالی و چه بشکل " سرمایه داری " (همراه با صنعت) در پروسه انباشت پیش از این سرمایه ادغام گردیده که اساساً بوسیله سرمایه مالی - که ریشه در ملل امپریا لیستی دارد - کنترل میگردد، از اینجا است که ناموزونی و اعوجاج در بخشهاي کشاورزی این کشورها ، ناشی میگردد ، که در آن بعضی نواحی توسط سرمایه مالی توسعه یافته (یا از طریق سرمایه گذاری مستقیم ، یا بیشتر اوقات از طریق وام ، کمکهای دولتی ، و غیره که از طریق سرمایه داری بوروکرات در بخش دولتی و یا زمینداران فئودال بزرگ انجام میشود) درحالیکه نواحی دیگر رکود و بوسیله‌گرها میشوند و حتی در آن نواحی که در مدار انباشت سرمایه مالی ادغام گشته‌اند اغلب متعلقات فئودالها حفظ و تقویت شده ، در حالیکه استشمار دهقانی حدت می‌بادد تا احتیاجات بازار جهانی را رفع نماید .

بنابراین روستاهای آمریکای لاتین اغلب آش شله قلمکاری است از مناسبات تولیدی مختلف ؛ کشت وابسته به مینی فاندیلها (Mini Fundia) ، روش قدیمی کشاورزی با وسایل اولیه (لاتیفاندیا) ، ملک

ادامه پا ورقی

که از نظری روابط فئودالی و نیمه فئودالی به مخالفت کامل با جنگ انقلابی توده‌ها در روستاهای وقتی چنین جنگی در جریان است میرسند . مثلاً " دمکراسی کا پیتا لیستی در پرو " نوشته پتراس ، مورلی و هاونس Petras , Morely & Havens در " نیو لفت ریویو " New Left Review به مبارزه مسلحانه به رهبری حزب کمونیست پیرو به خاطر ممانعت از فرصتهاي چپ و (منجر شدن) به کسب قدرت از طریق نظامی بدون توجه به تنفس مردم نسبت به نیروهای نظامی " حمله میکنند .

موروشی از نوع کولاکها مزارع تعاونی و مزارع تولید برای بازاربین المللی اما همچنان در مالکیت اربابان فئودالی قدیم . دهقانان اغلب با روشهاشی که تفاوت چندانی با گذشته ندارد تحت انقیاد قراردارند . طبقه زمیندا ران فئودال استبدادنوع خود را بر بیشتر روستاهای حفظ کرده اند ، بوسیله گاردهای روستا و پلیس محلی به ایجاد جو رعب و وحشت در میان دهقانان میپردازند ، حتی در جاهایکه روابط بخشنده سوی سرمایه داری تغییر یافته است ، این سنت فئودالی باقی مانده و اغلب حدت یافته تا نا آرامی های اجتماعی را که از این تغییرات بر میخیزند ، مهار کنند . ادامه ستم شدید بر زنان در روستاهای و ستم وحشیانه ای که بر سرخپوستان روا میشود ، بیان روش جانسختن مناسبات فئودالی و نیمه فئودالی هم در زیر بنا و هم در روبنایت (همانگونه که قدرت طبقه فئودال در موسسات کلیدی دولت و زندگی سیاسی ، از جمله ارتتش ادامه دارد) .

در عین حال دهقانان بزمیں و پرولتا ریای ده دوش به دوش بقیه کشاورزان اجاره نشین و کشاورزان خود کفای نیمه مستقل رشد میکنند . از نظر سیاسی مواد قابل احتراق در روستاهای انباست میشوند ، و خواست زمین- حتی در میان دهقانان خلع ید شده که در اوایل پروسه پرولتریزه شدن هستند- قابلیت انفجار دارد ، بعنوان شاهد میتوان از جنبش اشغال زمین در سالهای ۱۹۵۰ در منطقه کشت نیشکر استان اورینتیا کوبا که از مناسبات نسبتاً بالای سرمایه داری برخورد اراده Orient بود .

همه اینها به پا بر جا بودن اهمیت انقلاب ارضی در تقریباً همه کشورهای آمریکای لاتین و پایه های عینی که باید به آنها تکیه شود و بر انگیختن توده های روستائی بمتابه متعدد استراتژیک اصلی (و در بسیاری موارد نیروی اصلی جنگ) در انقلاب اشاره دارد . همچنین همه اینها اشاره به رابطه لاینفک بین مبارزه انقلابی بر علیه روابط فئودالی - نیمه فئودالی و بقا یای آن ، و مبارزه برای رهایی ملی دارد : این دو جدا نا شدنی اند .

در حالیکه نکته دبره در مورد تراکم جمعیت روستا های آمریکای لاتین و در صد بالای - در بعضی موارد - جمعیت شهری دارای اهمیت زیادی است ، اما بغير از چند استشنا این به معنی منتفی شدن ضرورت پسیج توبه های دهقانی و پیش بردن انقلاب ارضی ، نمیباشد . بیانیه جنبش انقلابی انترنا سیونالیستی با توجه به این نکته چنین میگوید :

"وزن نسبی شهرها نسبت به روستا ها ، هم از نظر سیاسی و نظامی مسئله بسیار مهمی است که بارشد روز افزون سرمایه داری در برخی از کشورهای تحت ستدم ، مطرح است . در برخی از این کشورها درست است که مبارزه مسلحانه با براه انداختن قیامهای شهری شروع شود و نه از طریق مدل محاصره شهرها از طریق دهات مضافقاً حتی در کشورهایی که وظیفه انقلاب محاصره شهرها از طریق دهات است ، اوضاعی میتواند رخ دهد که در آن تغییرات ناگهانی تولدیه ای به خیر شههار و قیامهای شهری منتهی شود و حزب باید آماده باشد که از چنین اوضاعی در چهار چوب استراتژی عمومی اش بهره گیری کند . اگر چه در هردوی این حالت توان حزب در پسیج دهقانان برای شرکت در انقلاب تحت رهبری پرولتاری برای موفقیتش حیاتی میباشد ."

(بیانیه ج ۱۰ - ۱۹۸۴ - ص ۲۱ - ۲۲ فارسی)

اما گوا را و دبره این حقیقت مرکزی در باره اهمیت دهقانان را نادیده گرفته و یا مورد مخالفت قرار دادند . همانگونه که مواضعشان در مورد بدهقانان ، واقعاً ضد انقلابی و حاکی از بی خبری میباشد در مورد مسئله ملی سرخ پوستان در کشورهای آمریکای لاتین نیز مواضعشان همانگونه است . دبره کما بیش از این مسئله میگذرد اما (همانطور که از عبارت او ، در مورد عقب ماندگی دهقانان ، دیده میشود) روشن است که او حضور جمعیت زیاد سرخپوستان در روستا های گواتمالا (بخصوص) و ملل آند را که تبهکارانه سرکوب میشوند به مثابه سدی در مقابل انقلاب می بیند . (به پراتیک گوا را در بولیوی که چنین نقطه نظری را منعکس میکند بعداً اشاره خواهد شد .) این نقطه نظر انعکاسی از نظرگاه

نیروهای بورژوازی سرکوب شده در آمریکا لاتین و یا حداقله منطبق پیر آن میباشد که در مقابل ستم ملی آمریکا (ودیگر امپریالیستها) مقاومت کرده اما در عین حال کوشش میکنند از خارج شدن کنترل توده های واقعاً ستم نمیدهند. جلوگیری نموده و امتیازات ملی خود را دربرابر باشند و جای آنها (در حقیقت چنانچه آنها در جنگ با کمپرادورها موفق شوند و جای آنها را بگیرند خسرو خسرو چنین ستم ملای را اعمال خواهند کرد...) بدون آنکه سرخپوستان به عنوان یک نیروی انقلابی ایده آل تصور شوند، باید توجه داشت که در بیشتر کشورهای آمریکای لاتین که شاهد قیامهای چریکی میهمی در سالهای ۱۹۶۰-۱۹۷۰ از جمله پروگوا تما لاو و کلمبیا - بودند، مسئله سرخپوستان فوق العاده مهم بود و سرخپوستان اغلب پایه مهم اجتماعی و در صد بزرگی از نیروی جنگی را تشکیل میدارند. هیچ انقلاب واقعی که بر علیه روابط اجتماعی غالب است، نمیتواند این مسئله مهم را نفی کند و یا خود را از این بخش مهم توده ها و یا مبارزه آنها کنار بکشد. دیدگاه دیره در مورد سرخپوستان تا جاییکه از پسیح دهقانان سرباز میزند و با هدف گرفتن روابط عقب مانده نیمه فتووالی (از جمله ستم ملی در جامعه آمریکای لاتین) مخالفت میورزد، حاصل و انتکاسی است از خط کلی کوارائیستی.

جمع‌بینی کنیم: تسلط امپریالیسم با خصلت معوج کشاورزی از جمله جان سختی شکلهاي مختلف روابط فتووالی و بقایای آن در ملل تحت ستم گره خورده است. به همین نشان ادامه اعوجاج، بقایای فتووالی و غیره در خدمت باز تولید و تحکیم روابط مسلط میباشد. از طرف دیگر این ستم شدید بطور اجتناب ناپذیری به مقاومت در میان دهقانان و پرولتا ریا کشاورزی و نیمه پرولتا ریا می‌جامد، مقاومتی که باید کمالیزه شده و به انقلاب توسط پرولتا ریا منجر گردد. هرگونه کوشش در احتراز از برانگیختن و رهبری توده های دهقانی از طریق انقلاب ارغی به معنی دست نخورده گذاشت آن تسلط میباشد. حتی اگر رژیم جدیدی روی کار آید ممکن است، شکل تغییر کند - بوروکراسی دولتشی و چریکهای سابق ممکن است جای کسانی را که میتوانستند مزارع را سود

آورتر بچرخانند ، بگیرند - اما امپریالیسم به سلطه خود ادامه خواهد داد . بخشهاي کم سودترکشاورزی به رکود ادامه خواهند داد ، توده ها تحت فشار خواهند بود و الگوها و ساختمان تولید، تجارت و غیره همانند گذشته باقی خواهند ماند . با اندک تفاوتی دقیقاً شبیه آنچه که در کوبا ، و بعد اتیوبی آنگولا (بیشتر در مورد دومی) اتفاق افتاد . کسانی که میخواهند مسیر بسیج توده ها ، بخصوص دهقانان را بسوی جنگ خلق ، میان بر بزنند وقتی از انقلاب صحبت میکنند ، در حقیقت منظورشان فقط رسیدن خودبه قدرت است و بسیج توده ها را بمناسبت اینکار تحت عنوان شبیه شورش سریع انجام شود ، یعنی همان کاری که دبره و گوارا سعی کردند انجام دهند . تغییر واقعی مناسبات اجتماعی یا بقول مارکس : "به هوا پرتاب شدن جامعه " بوضوح در محاسبات آنها جائی ندارد .

استنباط دیگری در کل این خط در مورد دهقانان وجود دارد . اگر یک نیروی مسلح در مناطق روستائی قرار گیرد بدون آنکه پشتیبانی فعال دهقانان را داشته باشد - اگر واقعاً تا این حد مصربا شده حتی بر علیه بسیج سیاسی توده ها به بحث بپردازد - پس چه کسی میتواندکه بسیان اتکاء کرد ؟ اگر چه دبره و گوارا هرگز صریحاً برنامه اشان را در این مورد ننوشتند ، اما بعداً بحث خواهیم کرد که پیش بینی آنها این بود که کانون چریکی آنها در رأس یک ائتلاف مشکل از احزاب رویزیونیست و بورژوازی رادیکال (و خرد بورژوازی) و دمکراتها قرار خواهد گرفت . گوارا گمان میکرد که این نیروها میتوانند بهم نزدیک شوند تا رئیم کهنه را شکست دهند ، قدرت را تسخیر کنند ، بنام توده ها رفرم را تضمین کنند و بعد به تحکیم سیاسی بپردازند .

مناظر پایگاهی

پلیمیکی بر علیه هدف استراتژیک ، ساختمان مناطق پایگاهی در روستا برای نیروهای انقلابی ، حداقل تا زمانی که نیروهای شورشی درست در آستانه تسخیر قدرت سیاسی سراسری قرار دارند ، اختصاص داده است . او شکست تلاشهای متعددی را که برای براه انداختن جنگچریکی روستائی در آمریکای لاتین در اوایل سالهای ۶۰ صورت گرفته بود به پیش از موقع بودن ساختمان نواحی پایگاهی مرتبط میسازد .

قبل از همه ، نیروهایی را که دیره به آنها رجوع میکند ، ممکن است واقعاً تلاشهاشی برای پسیح توده‌ها کرده باشد و شاید هم تحت نفوذ مائو بودند ، اما مشکل بتوان گفت که آنها بعنوان یک نیروی مأوثیست سعی در عملی کردن درک ماشورا شتند ، (حتی اگر هم بودند ، این به تنهاشی نادرستی خط آنها را ثابت نمیکند ، بطوریکه خود مائو نوشته) :

"در مبارزه اجتماعی ، نیروهایی که طبقه پیشوර را نمایندگی میکنند گاهی آوقات دیگار شکست میشوند نه بـه این دلیل که ایده‌های آنها نـا درست است بلکه بدلیل توازن نیروهای درگیر مبارزه ، آنها در آن زمان مشخص هنوز به قدرتمندی نیروهای ارتقاع نیستند و بـا پرایین آنها موقتاً شکست میخورند ، اما بالاخره پیروزی دـیر یازود ، از آن آنهاست" (مائو)

مناطق پایگاهی بطوریکه توسط حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو درک شده و به مورد اجرا گذارده شده است بعنوان "پایگاه بزرگانظا می ، سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی انقلاب عمل میکنند که از آنجا میتوان سرعلیه دشمن شروری که شهرها را برای حمله به مناطق روستائی بکار بـبرد جنگید ... " (مائو - جلد ۲) . در حالیکه مشخصات چنین مناطق پایگاهی بطور تاریخی وسیعاً تغییر کرده است (حتی در خلال خود انقلاب چین) هویت آنها برقراری قدرت سیاسی توده‌ها از درون مبارزه مسلحانه است . بر چنین بنیاد سیاسی نیروهای انقلابی ، این مناطق پایگاهی را

بعنوان سکوی پرشی برای نابودی بیشتر نیروهای دشمن ، گسترش مناطق آزاد شده و تدارک کسب قدرت در مقیاس سراسری مورد استفاده قرار میدهدند . بر قراری قدرت سیاسی توده‌ها (و همراه با آن آغاز انقلاب ارضی هم در عرصه اقتصادی و هم روبنا) مناطق پایگاهی را بعنایه یک مفهوم استراتژیک از برخورداری از سایر اشکال ~~بیشتر~~ حمایت (وحتسی تقسیم زمین و غیره) در بین توده‌های روستائی که مثلاً در انقلاب مکزیک ، یا در مبارزه ساندینو در سالهای ۲۰ و ۳۰ و حتی در خسروان انقلاب کوبا دیده شد متمایز می‌سازد . و این نشانه‌ای است از تبدیل گرایش خود به خودی به حرکت آگاهانه .

شکی نیست که این درک مهم مأمور باشیستی به شرایط مشخص و وظایف انقلاب آمریکای لاتین انطباق یابد . بطوریکه اشاره شد حتی در خود چین نیز تغییرات گوناگون شرایط انقلاب طی ۲۶ سال منجر به بروز اشکال گوناگونی گردید ، و خود مأمور در سالهای ۱۸۶۰ از انقلابی‌ون آمریکای لاتین خواست که از هرگونه تلاش برای انتقال مکانیکی یا کپسی برداری آنچه که بنظر می‌رسد در جای دیگر "کار می‌کند" به شرایط مشخص خودشان اجتناب کنند . چگونه با بسیاری از بنیادهای زیر بنایی عموماً پیشرفتی تر کشورهای آمریکای لاتین باید برخورد نمود ، خصلت ارگانهای مناسب قدرت در مناطق آزاد شده چگونه است ، چگونه روابط نزدیکتری را با مبارزات حاشیه شهرها که با افزایش حاشیه نشینان فرورت (و امکان) می‌یابد ، بوجود آورد . در شرایط امروزی با پدیدار شدن خطر جنگ امپریاالیستی چگونه باید به آن برخورد کرد و آنرا در محاسبات خود گنجاند : همه آنچه مطرح شد مصافهاشی را هم در عرصه تئوری و هم در پرایتیک برای این قاره دلخواه .

روشن است که ، استقرار نواحی پایگاهی نباشیست مطلقاً . بعثت اولین قدم چنگ خلق نگریسته شود . و یا اینکه سواناشه حفظ چیزی منطقه ای در همان ابتدا بعنوان پیش شرط تلقی شود و نبودش مانع برای برپائی چنین جنگی شود . در بسیاری و یا شاید بیشتر موارد برای نیروهای انقلابی ممکن است که لازم باشد قبل از استقرار منطقه پایگاهی

یک دوره به جنگ پارتیزانی با سپاهیان دشمن بپردازند ، در واقع مائو توجه زیادی را به " مناطق پارتیزانی مورد نزاع داشت ، نواحی که در آنها نیروها ای انقلابی هنوز نمیتوانستند قدرت سیاسی را مستقر سازند اما تا آن اندازه از پیشتبانی در بین توده ها ب خوددار بودندتا بتهانند به عملیات به شیوه پارتیزانی بر عنیه دشمن بپردازند . اما مائو همچنین فکر میگرد که ضروری است که کار شود تا به محض اینکه شرایط اجازه داد این مناطق به مناطق پایگاهی تبدیل شوند . و چنین مناطق پایگاهی دارای اهمیت هدف استراتژیک در مبارزه مسلحانه میباشد . در حقیقت ، بنظر میرسد که تفاوت های مهمی در منظور از آنچه که مناطق پایگاهی است موجود میباشد . در افکار دبره گیجی هائی در این زمینه مشهود است ، مثلاً و به ارزش مناطق پایگاهی بعد از اینکه نیروها ای انقلابی به حد معینی رسیده اند معترف است . او درسهای هشدار دهنده ای از تجربه کوبا بیرون میکشد ، او تلاش چه گوارا را در اواخر سال ۱۹۵۷ که پایگاهی در سییرا ماسترا Siera Maestra بر پا کرده بود چنین شرح میدهد :

" او یک اردوگاه دائمی را بپا کرده ، یک تئورنسان ، یک دکان تعمیر کفش و یک بیمارستان ساخت . او یک ماشین پلی کپی به آنجا فرستاد که بوسیله آن اولین شماره نشریه الکوبانولیبر El Cubano Libre را به چاپ رساند ، بر طبق گفته خودش او احداث یک کارخانه کوچک برق را بر روی رودخانه ای که در آن دره جاری بود شروع کرد ."

اما نقشه چه گوارا با حمله نیروهای دولت در هم کوبیده شد . دبره مینویسد که تنها بعد ها بود که چریکها توانستند پایگاه امنی را بر پا کنند . آنها اینکار را در آوریل ۱۹۵۸ انجام دادند :

" قلمرو اولیه ای که آن موقع پاکسازی شد ناحیه کوچکی بود که در آن یک بیمارستان ، یک سری صنایع دستی و

همچنین تعمیرگاه و سایل نظامی و یک ایستگاه رادیوئی،
یک مرکز آموزش برای سربازگیری و پست فرماندهی
یافت می‌شد. این پایگاه کوچک، چریکها را قادر نمود
که در مقابل حمله عمومی تاپستان سال ۱۹۵۸ بـ
مواضعشان، مقاومت نمایند."

(دبره، ۱۹۶۷ - ۶۴ - ۶۳)

آنچه در بحث دبره حیرت آور است دلیستگی او به عملکرد صرفاً
نظامی نواحی پایگاهی است (گرچه در آینه هر صده بیزد رکش بسیار محدود است).
در بحثهای او بسیج توده‌ها کجاست؟ ارگانهای قدرت سیاسی کجا هستند؟
چه تجربه سیاسی در این رابطه انباشت گردیده است؟ توضیح دبره در
مورد اینکه چرا منطقه پایگاهی میتوانست زمانی که برقرار شد، برقرار
گردد، به کنار - مابعداً به آن بر میگردیم - در این بحثها واقعاً
هیچ چیزی وجود ندارد که درک از مناطق پایگاهی را به قدرت سیاسی
سرخی که باید بوسیله نیروهای انقلابی توسعه باید، انقلابی که باید ر
روستاها بر انگیخته شود و غیره مرتبط سازد. به نظر میرسد که در حقیقت
او مفهوم مناطق پایگاهی را با نظریه پایگاه دائمی نظامی عوضی گرفته
خلاصه، هدف دبره در پرداختن به مسئله مناطق پایگاهی ابداء
تحقيق در مورد مسائل واقعی و مصافهای مقابل پا نبوده بلکه وقصد دارد
با انتکاء به چند مثال پراکنده در آمریکای لاتین به اصطلاح غیر ممکن
بودن آنها را نتیجه بگیرد و این "غیر ممکن بودن" را به مثابه دلیل
دیگری بر علیه جنگ توده‌ها علم کند.

در پرتو بحثهای دبره در مورد اینکه تئوری ماشو اصلاً کاربرد ندارد،
امروز پرآتیک حزب کمونیست پرو جالترا از گذشته است. موفقیتهای
اولیه اش را در کاربرد وجهت گیری خط مائوئیستی از اهمیت با ارزشی
بر خوردار است، تا زمان این نوشته آنها جنگ چریکی را بمدت چهار
سال بر علیه دولت با حدت روز افزونی به بیش بردند. حالا دیگر
تفسرین بورژوازی مجبور شده‌اند بپذیرند که همانقلابیون از پشتیبانی مهمی
در میان توده‌ها برخوردارند و هم اینکه بحران برای رژیم پرو تعمیق
می‌یابند.

پایه‌های عینی و ذهنی این مبارزه باید مورد توجه قرار بگیرند. پیش از هر چیز، حزب پرو محکم بر حول یک خط سیاسی درست استوار گردید، بنابر این نیروشی که بتواند ارتضیانقلابی را رهبری کند پایه گذاری شد. سپس آنها تحقیق و کار سیاسی متمرکزی را برای تجزیه و تحلیل از مناطقی که مبارزه مسلحانه را آغاز کردند، هدایت نمودند. بعلاوه تقسیم بندیهای مهمی در طبقه حاکمه امروز پرو موجود است، بخصوص بین عناصر طرفدار آمریکا، میان طبقه حاکمه سنتی و نیروهای هواندار شوروی در بخشهاشی از ارتضیان، در همان حال این شکافها در اثر انقلاب با زتر گردیده اند. بالاخره پرو در بحران اقتصادی عمیقی به سر میبرد از جمله تحمل فشار خرد کننده وام کشورهای امپریالیستی که برای توده‌ها مشقات سخت و بی ثباتی وضعیت موجود را ببار آورده است. مشکل بتوان گفت که چنین شرایطی در آمریکا لاتین غیر عادی و یا خلاف قاعده است و نه میتوان گفت که موقعیت بوده و احتمال دارد که توسط حاکمین پرو بر طرف شود. بلکه آنها عالم فرستهای است که در دفره کنونی بروز میکند.

برخلاف گوارا، حزب کمونیست پرو اتکاء خود را بر بسیج توده‌ها برای جنگ خلق قرار میدهد و انقلاب پرو بوضوح در مقابل باجهت گیری گوارا - بطوریکه خواهیم دید - تلاش نمیکند که با شورویها و احزاب محلی اشان ارتباط برقرار کند و یا پشتیبانی آنها را جلب کند. در عرض در حالیکه تضادهای بین امپریالیستی را مورد استفاده قرار میدهد، مبارزه مستقل پرولتا ریا را در رهبری دهقانان به پیش میبرد.

بخش ۲

اینطور نیست که هیچگاه حداقل بعضی از نکات بالا به این یا آن شکل بر علیه خط گوارا / دبره مطرح نشده بودند . ما در بر احساس می کرد که می تواند هر نوع اعتراض را با آنچه که او اعتقاد داشت بهترین استدلال بنفع کانون چریکی است ، یعنی : " در کویا کار کرد " جواب دهد . او کل کتاب را با استدلال بر علیه این عبارت که " انقلاب کویا دیگر نمی تواند در آمریکای لاتین تکرار شود " آغاز کرد ، او دلایل خود را با تصاویری از انقلاب کویا محکم می کند . مسلماً آشتباه نیست که یک پراتیک انقلابی جدید را مورد بررسی قرار داد و تئوری جدیدی از آن بیرون کشید ، همچنین درست (و کاملاً بجا !) است که این پروسه به یک بررسی دوباره - درواقع ، اغلب به گست - از بعضی از ایده هایی که ممکن است به مثابه " دانش سنتی " در جنبش مارکسیستی جا افتاده باشد ، بیان گرد . مسئله اینجا است که پراتیک انقلاب کویا واقعاً چه چیزی را ثابت می کند ، و آیا دبره و گوارا نتایج خود را بطرز صحیحی از آن بیرون کشیدندیانه ؟

دبره و گوارا اعتقاد داشتند که لازم نیست - در واقع نیاید ارتش انقلابی کار سیاسی در بین توده‌ها را بعده گیرد. مثلا در پلمیکی بر علیه "تبليغ مسلحانه" (تاتکتیک تقسیم نیروهای ارتش به واحدهای کوچک برای تسخیر موقعیت دهات، اعدام ظالمان محلی و برگزاری سخنرانیهای سیاسی کوتاه)، او ابتدا به بیشترین تاثیر سیاسی درگیریهای نظامی تعیین کننده با نیروهای دشمن اشاره می‌کند:

"برای اهالی محل انهدام یک نفر بر ارتش یا اعدام علنی یک پلیس شکنجه گر از یکصد سخنرانی تأشیر تبلیغی بیشتری دارد."

بعد او آنچه را که قاطعترین دلیل خود بحساب می‌ورد می‌گوید:

"یک توضیح مهم: در عرض دو سال جنگ، فیدل حتی یک سخنرانی سیاسی را در منطقه عملیاتی اش برگزار نکرد" (دبره ۱۹۶۷-۵۴-۵۳ چاپ انگلیسی)

اولین چیزی که با خواندن این موضوع شما را به تعجب و امیدارد اینست که چرا دبره چنین جدا بی بزرگی بین کار سیاسی و نظامی قائل است. کسانی که از خط مأوثیستی پیروی کرده اند عملیات نظامی و بسیج سیاسی را در ارتباط تنگ‌تنگ بجلو برده‌اند. البته این درست است که وقتی نیروهای انقلابی به نقطه‌ای می‌رسند که واقعاً بر سر قدرت به رقابت می‌پردازند و یا حتی شکستهای نظامی را بر ارتش بورژوازی وارد می‌آورند بسیاری از توده‌هایی که سابق بر این متزلزل بودند و یا حتی از پذیرفتن امکان انقلاب طفره می‌رفتند، از نظر سیاسی بیدار می‌شوند. اما از مضمون آن روشن است که آنچه دبره در نظر داشت بیشتر یک نمایش تماشایی بود، نه پروسه دراز مدت نابودی سپاهیان دشمن و بر پا سازی مناطق پایگاهی قدرت سیاسی.

بعلاوه هر گونه موفقیت نظامی اگر توسط یک خط و برنا مهوا قعا انقلابی رهبری نشود ، و اگر حزبی وجود نداشته باشد که چشم انداز توده هارا وقتی که سپل آسا حرکت درمی آیند ارتقاء دهد ، آنگاه جهت گیری دبسره ایستی به پایه ای برای پرورش یک گروه مهاجم حامی این بنا آن بخش از بورژوازی یا امپریالیسم (از جمله سوسیال امپریالیسم) انحطاط خواهد یافت . در واقع این مسئله به کرات اتفاق افتاده است .

از لحاظ مسائل نظامی در مورد تقسیم نیروها ، درست است که ارتض خلق باستی اصولا نیروها بیش را برای نبردهای نابود کننده علیه دشمن متمرکز کند ، با اینحال مائو نیز به نقش (فرعی ، اما مهم) تقسیم نیروها در یک زمان برای بسیج توده اشاره می کند . مسئله انتخاب یکی از آندوبه گونه ای که دبره سعی میکند را اهددهندیست : یا نابودی دشمن / یا بسیج توده . بلکه مسئله عبارت است از درک رابطه دیالکتیکی بین جهت عمله وغیر عمله روابط متضاد . (بین کار نظامی و سیاسی ، تمرکز نیروها و تقسیم آنها و غیره ...)

به حال دبسره پیشتر می رود و تلاش می کند ریشه های " این درک که چریکها را تا سطح مبلغین مسلح صرف پائین می آورد " تجزیه و تحلیل کند . اما چگونه :

" سوء تعبیر از انقلاب کویا - انقلابی که جزئیات خارجی آن بخوبی شناخته شده اما محتوای دروتی آن هنوز به اندازه کافی مورد مطالعه قرار نگرفته است - ممکن است نقش خود را بازی کرده باشد تعداد صد نفر با سخنرانیها بی اهالی کوه را بر می انگیرانند ، رژیم وحشت زده می شود ، و در میان طعنه و تمسخر سرنگون می شود . و این عمل مورد تحسین خلق قرار می گیرد . به این ترتیب " کانون " نظامی - نیروی محركه تمامی جنگ - با " کانون " تبلیغ سیاسی اشتباه گرفته می شود . ظاهرا بسادگی فراموش شده است که در " ۳۶ رژیه " کویا بیها جنگی بی وقه را آغاز کردند و در عرض تنها چند ماه از سال ۱۹۵۸ ،

تعداد نبردهایی که ارتش شورشی در آن درگیر شد از کل نبردهایی که در سایر جبهه‌های امریکای لاتین در عرض یک یا دو سال و خود داشت بیشتر بود. با در عرض دو ماه شورشگران اخرين حمله با تیستا را شکست دادند، و ۳۰۰ چریک توانست ۱۰،۰۰۰ نفر را دفع کرده و تارومار کنند. و یک ضد حمله عمومی بدنبال آن آغاز شد.

(دبیره ۱۹۶۷ - ۵۷)

اما خود دبره نیز به خاطر "سوء تعبیر" "بنفع خودش گناهکار است. البته درست است که ستون کاسترو نیروی نظامی تعیین کننده‌ای در سرنگونی باتیستا بود. ولی بحرا نی که رژیم باتیستا با آن مواجه بود عمیق تراز مصافی بود که "کانون" کاسترو و فعالیتهاي نظامی اش در مقابل او نهاده بود. باتیستا قدرت را در سال ۱۹۵۲ از طریق کودتا بدست آورده بود و هیچکدام از احزاب سیاسی اصلی کوبا - ارتدکس Orthodox یا آوتنتیک Authentic - هیچ مقاومت واقعی در مقابل آن نکردند. بعد از کودتا امکان سرمایه گذاری برای بورژوازی کوبا بشدت کم شد در حالیکه سرمایه گذاریهاي جدید آمریکا در جزیره جهش سریعی کرد. بخش‌های بلندپرواز بورژوازی کوبا بزور بیرون انداخته شدند و حتی مشکلات خرده بورژوازی نسبتاً "وسيع کوبا شدیدتر شد. جزو کوبا : ناپدید شدن یک افسانه، هم مشکلات و هم مواضع سیاسی آنها را بیرون میکشد.

"تا سالهای ۱۹۵۰ خرده بورژوازی پر جوش و خروشترین طبقه در کوبا بود گروه‌های سیاسی که از آن برخاستند تا برای منافعشان بجنگند سازمانی فته تر از همه بودند. جنبش ۲۶ ژوئیه کاسترو برخاسته از خرده بورژوازی شهری - دهها هزار نفر تجار بزرگ، فروشنده‌گان بدون فروش، معلمان بزرگ، شاگرد، وکلا و دکترهای بازار بر جوگم و بیماران ندک معما ران و مهندسانی که کار زیادی نداشتند و غیره - یعنی ۲۵٪ جمعیت کوبا بود، او در "بیانیه بربنامه‌ای" در سال ۱۹۵۶، خود را اینگونه تعریف

میکند "معتقد به ایده الهای دمکراطی ، ناسیونالیسم و عدالت اجتماعی ... دمکراتی جفرسونی" و اعلام کرد که "دمکراتی نمیتواند دولت یک نژاد ، طبقه و یا دین باشد و باستی دولت عموم مردم باشد."

... هدف برنامه عملی وی محدود کردن آمریکا و اربابان پایا پایان دادن به سیستم برآورده بود که توسط آن آمریکا تولید نیشکر کوبا را کنترل میکرد ، محدود کردن سلطه بزرگترین اربابان زمین دار بر زارعین مستوسط تقسیم زمینهای زراعتی دزدیده شده ویا استفاده نشده به دهقانان کوچک ، و یک طرح سهیم کردن کارگران شهری در سود برای توسعه تولید محلی و سرمایه گذاری جدید.

(حزب کمونیست انقلابی، ۱۹۸۳ ص ۹)

کوتای با تیستا هرگونه شانسی را برای اینگونه نیروها کشیده بتوانند با حرکت سیاسی امتیازی برای خود بدست آورند بسته بود و فشارها افزایش مییافتد .

مبارزه کاسترو بر علیه یا تیستا با حمله به سربازخانه ارتیش مونکادا Moncada شروع شده و از محکمه اش استفاده کرد تا سخنرانی معروف خود را به نام "تاریخ مرا تبرئه خواهد کرد" انجام دهد . در واقع این سخنرانی همانند اسناد دمکرات مسیحیها میباشد و کمتر به نقش آمریکا در اوضاع کوبا اشاره میکند . و تمرکز زیادی بر فساد با تیستا ، قانونیت رژیم ، نقض قانون و قانون اساسی و غیره میکند . اما واقعه مونکادا ، و سخنرانی اش ، او را به یک شخصیت ملی تبدیل نمود و چند ماه بعد او از زندان آزاد و بکسریک تبعید گردید .

اعلام علنی او در مکزیک در سال ۱۹۵۶ مبنی بر قصد برآهانداختن انقلاب ، با اینکه از لحاظ نظامی تبدیل به فاجعه شد ولی کاسترو را بیش از پیش به قطبی سیاسی برای جذب مخالفین با تیستا کشیده در حال گسترش بودند تبدیل نمود . اما به هر صورت این مخالفت مستقل زکا استرو ، در حال افزایش بود : مبارزه گسترده دانشجویان در سالهای ۱۹۵۵ و

۱۹۵۶ در هاوانا، حمله مسلحه سازمانی به نام "رهبری انقلابی" به کاخ ریاست جمهوری در مارس ۱۹۵۷، باز شدن جبهه‌های دیگر توسط گروههای مختلفی در کوههای اسکامبری Escambray و پیناردل ریو Pinar del Rio و حتی یک اعتراض عمومی ناموفق توسط ائتلافی از نیروها (از جمله جنبش کاسترو و نه حزب کمونیست) از آن جمله‌اند. به عبارت دیگر موضوع فقط ۳۰۰ چریک در مقابل ۱۰۰۰۰ نفر سپاهیان با تیستا نبود.

این مسائل در درک اینکه چرا کاسترو توانست منطقه پایگاهی - یا دقیقتر بگوییم یک اردوگاه دائمی - ایجاد کند در حالیکه چه گوازارا چند ماه پیش از آن در این امر ناموفق ماند، اهمیت دارد. نکته‌ای که دبره نیز قبلاً "به آن اشاره کرده بود. در حالیکه دبره هرگز این سند را شرح نمیدهد اما بطور ضمنی تعداد جنگها و کثرت آنها را عامل آن میداند. او بر بحران همه جانبه‌ایکه در آن زمان بر جامعه کوبا مستولی گشته بود و بطور روز افزونی آزادی با تیستا را برای مرکز سپاهیانش در روستاها و حتی اتکا به آنها را برای درگیری با نیروهای شورشی، بطور روز افزونی کا هش میداد، پرده می‌گشت. علاوه بر آن موقعیت خود اورینته Oriente، جائی که نیروهای اصلی کاسترو مستقر شده بودند نیز هست در قسمتهاي بعدی دیگر میخواهد خوانندگان را متقادع کند که به محض اینکه مبارزه نظامی به گونه‌ای مطلوب در آمد آنوقت توده‌ها کم و بیش. در نهایت انتقام از این اتفاق را در سال ۱۹۵۶ استاد می‌گند:

"حال میدانم که خلق کیست، آنها را میبینم که با نیروی شکست ناپذیری ما را در همه جا محاصره کرده، من آنها را در دسته‌های ۳۰ یا ۴۰ نفره میبینم که راههایشان را با فتوس روش میکنند، و با حمل ۳۵ کیلو بار به پشتشان، ساعت ۳ یا ۴ صبح از سراسی پیر از گلی پاشین می‌آیند تا به ماغذا برسانند. چه کسی

آنها را به این دلپذیری سازمان داده است؟ در کجا آنها این همه توانانی و هوشیاری، روحیه فداکاری به دست آورده‌اند؟ هیچ کس نمی‌داند. تقریباً "یک معمای است."

(دبره ۱۹۶۷، ۱۱۳)

در حقیقت، اصلاً" معمای نیست. دهقانان اورینته Oriente از سیاسی‌ترین و با تجربه ترین دهقانان در جهان بودند. آنها برای دفاع از شوراهاي ده در سالهای ۳۰ جنگیده بودند. در اواخر سالهای ۵۰ وقتی کاسترو و افرادش راهشان به آنجا باز شد آنها مشغول نزاع پر جوش و خروشی برای مصادره زمین بودند.

ارزش آنرا دارد که لحظه‌ای در اورینته Oriente تعمیق کنیم. جاشی که اکثریت جنگها در آن صورت گرفت، محلی که بزرگترین حمایت از انقلاب را کرد. بزرگترین مزارع نیشکر کوبا در آن قرار داشت، که بوسیله پرولتاریا ده و نیمه پرولتاریا و همچنین نیمی از دهقانان خردۀ مالک‌کوپا کشت‌می‌گردید. اما دهقانان هیچ‌گونه تامینی نداشته و غالباً" از زمین‌هایشان بیرون رانده می‌شدند، در بین سالهای ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۸ حداقل ۲۰ قیام مهم دهقانی در آن منطقه صورت گرفت. یک تاریخ‌نویس در این مورد مینویسد که:

"اشغل کنندگان زمین در سیرا ماستر Sierra Maestra تا مدت‌ها برای اینکه خود را در در مقابل فشار اربابان برای تخلیه زمینها، محافظت گنند در دسته‌های متشكل می‌شدند. راهنمی اجتماعی، ترکیبی از اعتراض و سرکشی، شکلی بود که سازمان اجتماعی و سیاسی دهقانان به خود گرفته بود. وقتی که گروه کاسترو در این منطقه ظاهر شد، تقریباً" بلاfacile دسته‌های دهقانی که بدون شکاچیکها را بعنوان متحدهین خود بحساب می‌ورند به آنها پیوستند" Dominguez (دومنیگوئز ۱۹۷۸، ۴۳۷-۴۳۶)

دو شاهد دیگر در انتقاد به دبره در سال ۱۹۶۷ در کوبا مینویسند که: وقتی کاسترو به اورینته رسید، قبلاً" بخورد مستقیم بین ارتیش

و دهقانان جریان داشت که در آن برخوردها ارتش از زمینداران بزرگ (که بوسیله شمشیر ، کوچ دادن و خشونت بر علیه توده‌های دهقانانی حکومت میکردند) حمایت میکرد... ، برخوردهای سیاسی قبله" به شکل درگیری های مستقیم بین ارتش و دهقانان در آمده بودند (ها بمن و سوئیزی ۱۹۶۷ ، ۵۶) بر عکس آنچه دبره و نشو گوارائیستها نتیجه میگیرند، بنظر میرسد بکی از درسهای انقلاب کوبا "پتانسیل انفصاراتی دهقانان از لحاظ سیاسی و نظامی باشد حتی در کوتای ۱۹۵۹ که کشاورزی در مقیاس وسیعی سرمایه داری شده و نیمی از جمعیت به شهرها روی آورده بودند .

اگر انقلاب کوبا چیزی را اثبات کرده باشد ، مسلمان "کانون چریکی عدل دبره نیست که جدا از دهقانان بوده ، و به تنهائی بحران عمیقی را باعث شود و کم و بیش دست تنها دولت را شکست دهد . آنچه این انقلاب بیش از هر چیز بدان اشاره دارد ، نقش قدرتمند نیروهای مسلح انقلابی است که در شرایط وجود بحران سیاسی دهقانان را (همراه با پرولتا ریا کشاورزی و نیمه پرولتا ریا) مشتاق و آماده برداشت سلاح بر علیه ستمگران میکند ، و یا در قالبی بهتر "به دیالکتیک بین آنچه ذهنی است (ذرا بین شرایط نیروی نظامی) و آنچه عینی است (بحران رژیم و شورو مبارزه توده ها) اشاره میکند" این به آن معنی نیست که نیروی انقلابی مسلح نقشی در جرقه زدن برای خیش و یا تعصیت بحران سیاسی ندارد و نه به آن معنی است که تنها وقتی میتوان و باید مبارزه مسلحانه را در ملل تحت ستم برآه انداخت که شرایط کاملا آماده شده باشد (اگرچه آن شرایط برای یک نتیجه گیری پیروزمند عموما لازمند) . اما گواهی سیم تلاش میکند اهمیت شرایط عینی را برای کلیه فازهای مبارزه مسلحانه نفسی کند ، و در عوض ترجیح میدهد که آنچنان عمل کند که شرایط عینی "آماده" است و تنها چیزی که لازم است تاکتیک صحیح و جرات انقلابیون است . بیانیه جنبش انقلابی استرنا سیونالیستی با این مسئله چنین برخورد میکند :

"در کشورهای تحت سلطه آفریقا، آسیا، آمریکای لاتین
 یک اوضاع انقلابی متداوم معمولاً وجود دارد. اما مهم
 است که این مسئله را بدرس‌شی درکنیم، اوضاع انقلابی
 در یک خط مستقیم پیش نمی‌ورد، بلکه افت و خیز
 دارد. احزاب کمونیست با یاد این دینا میسم را در نظر
 داشته باشد. آنها نباید به یکجانبه نگری به این
 صورت که اظهار کنند، شروع و پیروزی نهائی چگانده‌ای
 تماماً و بسته به فاکتور ذهنی (یعنی کمونیسته‌ای)
 است، در بختند - نظریه‌ای که اغلب با "لین
 پیاوئیسم" پیوسته است. اگر چه همیشه شکلی از
 مبارزه مسلحه معمولاً برای انجام وظایف مبارزه
 طبقاً شی در این کشورها هم مطلوب است و هم لازم، اما
 در دوران معینی مبارزه مسلحه ممکن است شکل عده
 مبارزه باشد و در دوران دیگر نباشد.
 (بیانیه ج. ۱۰۱، ۱۹۸۴، صفحه ۲۰ فارسی)

آن‌چه این مسئله مشخص را پیچیده می‌کند و آنچه به جنابیت
 چه گوارا برای کسانی که اشتیاق سوزانی به انقلاب دارند، می‌فراید،
 اینست که با رها شور و ابتکار انقلابی تحت عنوان "شرایط عینی"
 توسط رویزیونیستها سنتی خفه شده است. اما مخالفت با رویزیونیسم
 نباید به معنی انکار اهمیت حیاتی شرایط عینی و در جوهر خود دور
 ریختن ماتریالیسم باشد. بر عکس، انقلابیون باید با متد ماتریالیسم
 مکانیکی که توسط رویزیونیسم مورد استفاده قرار می‌گیرد بشیوه ماتریالیسم
 دیالکتیکی، مخالفت کنند. لینین، در مقاله‌ای درمورد کارل مارکس:
 این تمایز را بخوبی روشن ساخت:

"تنها ملاحظه عینی مجموعه روابط متقابل تمام طبقات
 یک جامعه بدون استثناء، و نتیجتاً ملاحظه مرحله
 تکامل عینی آن جامعه و روابط متقابل بین این جامعه و
 جو مع دیگر میتواند در خدمت مبنای برای تاکتیک‌های
 صحیح طبقه پیشرو در بیانند. در همان حال تمام طبقات
 و کشورها استاتیک در نظرگرفته نشده بلکه بصورت
 دینا میک یعنی نه در حالت بی شحرکی بلکه در حرکت
 (که قوانین آن بوسیله شرایط اقتصادی موجودیت هر
 طبقه تعیین می‌شود) در نظر گرفته می‌شود. حرکت بنویه
 خود ره فقط آنقطه نظر گذشته بلکه همچنین زنقه نظر
 آینند و در عین حمال نه بر

طبق درک مبتدل "اولوسيونيستها" که تنها تغيير استدر-
يچمدا ميبينند بلکه مطايقيا ديا الكتيكي تگريسته شود. يعني
چنانکه ماركس به انگلش نوشت: "در چنان آبعادی از
تکامل، ۲۰ سال بيش از يکروز به حساب نمي آيد، اگر
چه بعدها ممکن است روزهائی بررسند که ۲۰ سال در آنها
فسرده شده باشد"

(لنین، ۱۹۷۰، صفحه ۴۱-۴۰)

و بر اساس چنین درکی بود که باب آواکیان در چند سال گذشته بر
لسزوم پروردستیبا فتن به "عنصرانقلابی" و انتکاء بر آنها تحت هر
شرايط را برای حزبپیشا هنگ تاكید نموده است. دیالكتيکي که در اينجا
عمل ميکند حداکثر آمادگی برای قيام انقلابی (و يا در شرايط ملل تحت
ستم، جائي که ممکن است مبارزه مسلحane شروع شده باشد، برای حمله
استراتژيك تمام عيار و تعبيين کننده و به گونه اي که مائع ميگوييد
"تسريع کردن يا انتظار تغييرات در شرايط جهانی و يا سقوط دشمن در
داخل را کشیدن مي باشد". (ماشو، ۱۹۳۷، جلد ۲، صفحه ۱۲۶) اراده
گرایی جزء اساسی شيوه دبره و گواراست، زيرا شيوه آنها سعی دارد با
ایده آليسم ذهنی، ما تریا لیسم مکانیکی را رد کند*، و سرانجام به بعضی
از همان مشتباهات پاسیویستی که معمولاً همراه ما تریا لیسم مکانیکی است در
صیغه اين مثلا در بررسی دبره در باره استثنائی پیومن انقلاب کوبا
يا اينکه "هرگز تكرار نخواهد شد" خود را نشان ميدهد. او اشاره
ميکند که تكرار تردید و شل گرفتن آمريكا در مورد انقلابيون ديگر کشور-
هاي آمريکاي لاتين بسیار نا محتمل خواهد بود. در حال يكده انقلاب کوباسلاما

* ايده آليسم سوبژكتيويسم معتقد است که ايده ها و عقاید يك فرد
منشاء واقعيتهاي مادي يا بطور کلي، خصلت واقعيت را تعبيين مي-
کند نه بالعكس. در حال يكه ايده ها نقش پر قدرتی داشته و می توانند
به نيروي مادي عظيمی تبديل شوند، اين مبتنی بر درجه اي است که
آنها واقعيت شيني را منعکس کرده و قوانين پايه اي حرکت و تکامل
آنرا روشن می سازند.

آمریکا را خیلی محتاط تر نمود ، اما اینگونه نبیست که آمریکا همیشه میتوانست و یا میتواند حتی در جاهای که قصداً انقلابیون بطور اشتباه پذیری روشن باشد - چنانکه در چین و ویتنام بود - هر کاری که بخواهد برای در هم کوبیدن انقلاب انجام دهد . آمریکا حتی در آمریکایی که آنرا حیات خلوت خود به حساب می آورد ، با مسائلی تبیش از قدرت‌نمایانه تسویه‌ها مقید میشود ، مثلاً الکساندر هیگ اخیراً در خاطراتش ادعای میکند که واینبرگر و دیگران در کابینه ریگان پیشنهاد او در سال ۱۹۸۱ را مبنی بر دخالت مستقیم و در احوال دور نیکارا گوئه رد کردند از ترس اینکه مباردا با آنچه به نظر آنها عمدت تر مینمود یعنی تدارک نیروها مسلح آمریکا (و افکار عمومی آمریکا) برای یک جنگ جهانی با شوروی‌ها در تضاد قرار بگیرد اما اراده گرایی دبره نه تنها او را به انکار اهمیت شرایط عینی برای انقلابیون میکشاند بلکه او را در مقابل فشارها را واقعی که شرایط عینی برای امپریا لیستها ایجاد میکند کورمیکندازین متدبه ندیدن و یا چشم پوشی از پتانسیل مهم ضعفهای کمب دشمن می‌انجامد .

از طرف دیگر ، دبره به فاکتورهای دیگر توجه کافی نمیکند . بطور مثال ، با نیستا بر اثر فشار ناشی از قابلیت انفجاری ها و انا و همچنین بر اثر تفرقه میان بورژوازی کوبا مجبور شد که به " استراتژی انکلایف Enclave Strategy " که به معنی تمرکز دادن سپاهیانش در چند نقطه امن بجا ای فرستادن آنها به مأموریتهای تجسس و نابودی بود ، روی آورد . این به سپاهیان شورشی فرصت داد تا بتوانند استراحت کنند و آموزش بینند . اما برای نیروی انقلابی غیر عاقلانه خواهد بود که در هر موردی بزر بوجود آمدن چنین شرایطی تکیه کند . چنین شرایطی ممکن است اتفاق بیافتد اما نه بصورت خود بخودی و حتمی . قاعده این است که در چنین شرایطی باید به تدارک برای جنگی درازمدت و شدیدپرداخت بعلاوه ، به این علت که آمریکا در مورد اهداف انقلاب ناروشن بود و به این علت که گروه رهبری متوجه بود به انجام یک انقلاب عصیق (و در آن زمان حتی متعهد بگسترن ! از آمریکا) نبود ، هیچ گونه جنگ داخلی را واقعی در انقلاب کوبا در نگرفت و خرابیها قابل توجیهی به بار نیامد .

این کاملاً عکس آنچیزی بود که در روسیه ، چین ، و ویتنام رخ داد، و باشد تا حد زیادی غیر معمولی محسوب شود (حداقل در میان انقلاباتی که واقعاً هدف شان شکستن امپریالیسم و تغییر روابط اجتماعی بوده است) . بنابراین درسها مهم انقلاب کوبا (بطور مثال ، نقش دهقانان و کارگران کشاورزی ، قابلیت اتفاقی سیاسی خوده بورژوازی شهری و غیره) نیز باید از لحاظ اهمیت عام اجتماعی آن با احتیاط بیشتری بیرون کشیده شود ،

دبره تنها آن درسهاش را بیرون میکشد که با مدل کانون چریکی که خودش طرح کرد منطبق باشد و سپس به مطلق کردن ارتباط بین آنها مباید دارد و اما آن چه مدلی است ؟ دسته کوچکی تکیداش بر تاکتیک‌های دقیق نظامی برای شکست ارتشمود حماستا میریالیسم «میباشد و اینگونه فرض شده است که بسیج سیاسی توده‌ها بدبانی یک موقوفیت نظامی بوجود خواهد آمد . تداهی مریبوط به جنگ خلق - مشتمل بر بسیج و اتکاء بر دهقانان ، بر قراری مناطق پایگاهی به مشابه هدف مهم مبارزه نظامی ، آغاز انقلاب ارضی - انکار و حتی تحت این عنوان که آنها در آمریکای لاتین ، کار برداشت مورد مخالفت قرار گرفته است . دهقانان نه به عنوان نیروهای ذخیره انقلاب ، بلکه بعنوان توده‌ای با پتانسیل جاسوسی نگریسته شده‌اند . مناطق پایگاهی بعنوان چیزی کمی بیشتر از یک اردوگاه نظامی دائمی دیده شده و سپس عملاً بعنوان یک انحراف خطروناک و غلط مردود شناخته شده‌اند . انقلاب ارضی بسادگی کامل ، چشم پوشی و بنابراین نفی گردیده است .

اما اجازه دهید حداقل برای بحث هم که شده ، بحث مرکزی گوارائیسم را که در آن یکدسته از چریکهای جدا از دهقانان تا آخر به بیش رفته و سرنگونی انقلابی رژیم کهنه را تسريع میکند ، قبول شده فرض کنیم . حتی از افرادی که در کتاب انقلاب در انقلاب دبره شده بگذریم . آیا این خالی از هرگونه حقیقتی است ؟ آیا کاسترو در اساس افراد ابتداً معدودی را رهبری نکرد که در کوبا انقلاب کنند ؟ آیا گوارائیسم در کوبا کار نکرد ؟

بستگی به آن دارد که در تحلیل نهائی منظور از "کارکردن" چه باشد . این درست است که کاسترو کسب قدرت را عملی کرد ، که رژیم با تیستا سرنگون شد ، که تغییرات مهمی را در جامعه کوبا باعث شداما در زمینه مسائل اولیه و اساسی جامعه کوبا - منظور ما موجودیت کوبا در روابط جهانی به مثابه ملتی وابسته و تحت ستم و تمام عواقب ناشی از آن تغییرات - نه در محبتها ، بلکه در شکل صورت گرفته است در مورد تمرکز مشخص بر مسئله زمین میتوان گفت که رژیم کاسترو اساسا همان پروسه ای را تمام کرد که بوسیله تیستا آغاز شده بود : آنها کشاورزی کوبا را به یک سیستم عظیم پرولتریزه شده ، مختص تولید شکر تبدیل کردند . مزارع قدیمی که در مالکیت مستقیم شرکتهاي تعاونی آمریکا و یا کمپرادورهاي کوبا بودند ، به دولت واگذار شد ، اما نقش توده ها در کشاورزی بمتابه پرولترهاي بدون هیچگونه کنترلی بر نیروی کارشان ، به گونه گذشته پیاقی ماند و تیز در عرصه تولید همچنان چار چوب تک پایه تولید کشاورزی کوبا (قسمت اعظم تولید به تنها محصول صادراتی یعنی شکر اختصاص داده شده است) ، و مهمتر از همه (که شرایط را برای اوضاع دیگر تعیین میکند) ، ادغام تولید شکر کوبا بنا به ضروریات و در هم آهنگی با سرمایه امپریالیسم (حتی اگر امپریالیسم شوروی باشد) - همه اینها اساسا به شکل سابق باقی مانده اند . و تفاوت در ریش و یونیفورم مدیریت جدید و زبانی که اربابان امپریالیستی جدید دستوراتشان را میدانند ، خلاصه میگردید .

تجربه کوبا (اینجا دوباره از خوانندگان میخواهیم که برای تحقیق عمیقتر و مدارک بیشتر به جزو ناپدید شدن یک افسانه رجوع کنند) بار دیگر به این حقیقت اشاره دارد که در بیشتر ملل تحت ست امپریالیسم ، بدون بسیج دهقانان (همراه با پرولتا ریای روستا و نیمه پرولتا ریا) نه میتوان امپریالیسم را بیرون انداخت ، و نه ریشه های سرتا پا تجدید سازمان کرد تا زنجیرهای وابستگی گستته شده ، و به انقلاب جهانی خدمت کند . مسئله زمین در این کشورها بیش از حد حیاتی

است و بیش از اندازه در تماصیت سلطه امپریالیسم ادغام گردیده است،
که بتوان با ملی کردن عده مزارع بزرگ به آن خاتمه داد.

بنابر این حتی اگر به همه بحثهای گوارا شیم گردن گذاشته شود،
حتی اگر از نقش و پتانسیل انفجاری دهقانان چشم پوشی شود (بنفع
اتحاد باروسای جدید) حتی اگر اشکال مهم و قایعی که در خلال سالهای
۵۹ - ۱۹۵۳ اتفاق افتاد فراموش شود - حقیقت این است که این راه
نمیتواند به آزادی واقعی منجر گردد.

این یک راه میانبر است که پیشنهاد میشود. شما فقط باید جرأت
خود را بالا ببرید، تا کتیکهای نظامی را دوره کنید و با دشمن درگیر
شوید. این نگرش میان بر زدن، همچنین به دیگر اجزاء مهم گوارا شیم
کشیده میشود مثلا: نز مورد نقش حزب در جنگ انقلابی و رابطه بین
حزب و ارتش، چیز دیگری که با مطالعه این جنبه ها پیش می آید این
است: طرح واقعی گوا را، کاسترو و دبره و پاسخ پوشیده اشان به این
سؤال: اگر این دهقانان نیستند که بوسیله پرولتاریا رهبری میشوند پس
چه کسانی هستند که باید توسط وی رهبری شوند؟

۳

پنجه

در بررسی خط گوارا شیستی راجع به رابطه حزب و ارتشنا، سوالات دیگری نیز مطرح میگردند، در عین حال که زمینه های پاسخ به بقیه نیز پیدا میشوند، گوارا و دبره معتقدند که کانون چربیکی (فوکو) باید کاملا خارج از کنترل حزب باشد. آنها استدلال میگردند که چون مبارزه مسلحانه در روستاها در میگیرد، بمنظور هدایت بهتر این مبارزه و نیز برای دوری جستن از دستگیری توسط پلیس، رهبری باید در روستا قرار گیرد. آنها بعلوه اصرار میورزیدند که مبارزه ایدئولوژیک، سیاسی و آموزش در صفوف ازتش شورشی در بهترین حالت انصراف توجه بی مورد و در بدترین حالت انحرافی کشنه است. بگفته دبره وحدت سیاسی لازم در کوره جنگ حداهی خواهد شد و استراتژی و تاکتیک لازم برای پیروزی از درسهای حاصله از هر درگیری نظامی با دشمن بدمست خواهد آمد. آیا آنچه را که گوارا شیسم در اینجا بحث میکند نوعی خط کلاسیک خودبخودی کم بها دادن به نقش کلیدی و رهبری حزب است؟ در حالیکه شیل همانست، وبغضی عناصر بین آنها مشترک میباشد، در واقع یک

چیز دیگری ندر کار است : پیشنهادی برای همزیستی بـ احزا بر روی زیونیست موجود . اما برای درک آن بهتر است ابتدا نکات اصلی بحث دبره در مورد رابطه حزب- ارتش را جدا گانه بررسی کنیم . دبره مدعی است که تجربه شکست قیامهای چریکی اوایل سالهای ۶۰ را جمعیندی کرده و بسیاری از اشکالات را در خود مختاری نداشتن فوکو (کانون چریکی) دانسته است . بطور مثال یکی از مشکلات مبهم آین قیامها دستگیری و یا کشتن رهبران آنها بوده است . دبره به سفر - های مخاطره آمیزی که این رهبران برای گرفتن دستورات و کمکهای سیاسی به شهرها میکردند اشاره میکند . بگفته دبره ، چنانچه چریکها در کوهها اقامت کنند ، گرفتار شدنشان " در واقع غیر ممکن میگردد ... تنها کاری که پلیس و مشاوران آمریکای شمالی شان میتوانند بکنند انتظار کشیدن در محوطه خودی است تا رهبران چریکها به شهر بروند " (دبره - ۱۹۶۷)

بعلاوه او بحث میکند که " عدم قدرت سیاسی (اشاره به قدرت کانون برای تعیین خط سیاسی و نظامی) باعث وابستگی نظامی و لجستیکی نیروهای کوهستان به شهر میشود . این وابستگی اکثر مواقع منجر به ، بحال خود رها کردن نیروی چریکی توسط رهبری شهر میشود " (دبره - ۶۹)

دبره به تجربه جنبشی در آمریکای لاتین که نامش آورده نشده اشاره میکند که به آنها تنها ۲۰۰ دلار در سال توسط رهبری در شهرداری میشد تا با آن اسلحه تدارکات و غیره را تامین و خریداری کنند . ممکن است منظور انتقاد غیر مستقیمی به حزب کمونیست و نزوئلا باشد که در سال ۱۹۶۵ جنبش چریکی که خود نیز در آن دست داشت رد کرده و آن را رها کرد . همچنین دبره آن احزا بـی را که چنانچه مسلحانه خسود را در خدمت مانورهای گوناگون پارلمانی بـکار میبرند مورد انتقاد قرارداد . باز هم هر کس میفهمد این انتقادی است به احزاب رویزیونیست آمریکای لاتین که در آن مقطع هنوز درگیر بعضی از انواع مبارزه مسلحانه بودند . در بیشتر این بحثها دبره تنفس بسیاری از نیروهای انقلابی واقعی را نسبت به بـی خاصیتی احزاب رویزیونیست ، که حتی اگر در مبارزه مسلحانه شرکت میکردند غالبا " بنظر میرسید برای جلوگیری از آن است ،

ابراز میدارد. با این وجود تنفر وی نسبت به رویزبونیسم - حداقلنسبت به فرم کلاسیک فراغ پوشیده کراوات زده پارلمانی آن - به مخالفت با هرگونه پرورش سیاسی لغزش پیدا میکند. دیره بسختی با خضور کمیسرها ی سیاسی در واحدهای نظامی مخالفت میورزید. او با استناد به کاسترو میگوید: "به کسانی که قابلیت نظامی نشان میدهند، باید مسئولیت سیاسی نیز داده شود" (دیره - ۱۹۶۷ - ۶۰) چندین تضاد متفاوت در اینجا با هم قاطی شده‌اند از جمله تضاد بین شهر و روستا در حین دوره جنگ، تضاد بین حزب و ارتش، تضاد بین مبارزه مسلحه و مبارزه پارلمانیاریستی. اجازه دهیم که مختصران به آنها پیردازیم.

بجهه پیپر، ریم - اول اینکه حزب در حین جنگ چریکی در کجا باید مستقر شود؟ اگر در روستا مستقر شود چنانکه باید هم باشد و در واقع در دوران جنگ انقلابی چین همینطور بود، در اینصورت آیا اعتراض گوا رائیست ها مینی بسر مانع بودن تابعیت نیروی نظامی از سیاست - حداقل مسائل مربوط به اینمنی فرماندهان نظامی، ناتوانی کارهای شهر در درک "اهمیت نیم کیلو روغن اسلحه یا یک متر مریخنا یلوون وغیره" - باد هوا نخواهد شد؟ دیره اساساً" بحث میکند که حزب (که او فرض را بر این گذاشته که در شهر مستقر است) و کانون باید هرگدام اجازه داشته باشند که کارهای خود را خود انجام دهند. چرا او اینهمه در مقابله با رژه سیاسی- ایدئولوژیک، در مورد اینکه تمرکز واقعی کار حزب کجا باید باشد - بعنی، آغاز پیدارک آغاز جنگ انقلابی - مقاومت میکند؟

راجع به تضاد بین حزب و ارتش: دبره اشاره میکند که او با
ضدیتش بسا رهبری حزب بر ارتش علیه "تجربه کل طیف انترناسیو-
نال" از جمله انقلاب روسیه و جنگ درازمدت خلق چین و ویتنام به مقاومت
میپردازد. اما او از بیان دلایلی که چرا انترناسیونال مارکسیستی به
چنین جمعبندی رسیده است اجتناب میورزد.

همه اینها از هر لحظه بستگی به آن دارد که او نقش حزب و وظایف پرولتاریا در انقلاب را چگونه درک میکند. حزب باید در هر عرصه‌ای

بمثای پیشاهنگ انقلابی پرولتا ریا عمل کند . این شامل ارائه تحلیلی
پایه‌ای از شرایط بین المللی و تحلیل طبقاتی از کشور مورد بحث ، و بر
چنان اساسی تکامل یک برنامه و استراتژی برای انقلاب ، آموزش توده‌ها
در مورد هدف مبارزه و سیر پیروزی و رسیدن به یک خط نظامی صحیح و
حدادی کردن یک ابزار نظامی برای رهبری واقعی مبارزه مسلحانه
میباشد . اما این وظیفه آخری اگر چه در جای خودش حیاتی است
نمیتواند در حقیقت بدون انجام یک تحلیل پایه‌ای از طبقات و شرایط
بین المللی ، بدون تکامل یک استراتژی و برنامه ، بر پایه صحیحی انجام
شود . و اگر توده‌ها در طول جنگ بسیج نشده ، و بعلوه اگر آگاهیشان
با لابرده نشده باشد ، در غیر اینصورت جنگ برای چه چیزی انجام
میشود ؟ توده‌ها چگونه برای کسب قدرت سیاسی آماده میشوند ؟ پیانیه
جنیش انقلابی انترنا سیونالیستی به روشنی تجربیات تاریخی در این
موارد را جمع بندی کرده ، و کار بردا آن در مورد ملل تحت ستم را چنین
بیان میکند :

"کلید به سرانجام رساندن انقلاب دمکراتیک نوین
نقش مستقل طبقه کارگر و توانائی آن ، از طریق حزب
مارکسیست - لنینیستیش ، در استقرار هژمونی اش در
مبارزه انقلابی است . تجربه دوباره و دوباره نشان
داده است که وقتی یک بخش از بورژوازی ملی یعنی
جنیش انقلابی میبیوند نمیتواند یک انقلاب دمکراتیک
نوین را رهبری کند و نخواهد کرد ، چه برسد به هدایت
تا به آخر آن . بد همین ترتیب ، تاریخ ورشکستگی
جهبه واحد ضد امپریالیستی "(یا بطور مشابه "جهبه
انقلابی) که توسط حزب مارکسیست - لنینیستی رهبری
نشود را به نمایش گذاشته است ، حتی زمانیکه چنین
جهبه‌ای و یا نیروهای درون آن رنگ آمیزی "مارکسیستی"
(در اصل شباهه مارکسیستی) اتخاذ کند . اگر چه چنین
تشکلات انقلابی مبارزات قهرمانه‌ای را رهبری کرده و
حتی ضربات سختی را بر امپریالیسم وارد آورده‌اند ، اما
به اثبات رسانده‌اند که از نظر ایدئولوژیک و تشکیلاتی
 قادر به مقاومت در مقابله نفوذ امپریالیستی و بورژوازی
نمیستند . حتی در نقااطیکه چنین نیروهای قدرت سیاسی
را کسب کرده اند قادر به متحقّق کردن تغییر انقلابی

تمام عیار جامعه نبوده‌اند و دیر یا زود تو سط
امپریالیستها سرنگون میشوند و یا خودشان دیر یا زودیه
یک قدرت نوین ارتقای حاکم در اتحاد با امپریالیستها
تبديل میشوند...

احزاب ما رکسیست - لنینیست با پد پرولتا ریا و
توده‌های انقلابی را نه تنها با درک فوری به انجام
رساندن انقلاب دمکراتیک نوین و نقش و منافع متضاد
نیروها‌ی طبقاتی مختلف چه دوستان و چه دشمنان مسلح
کنند، بلکه همچنین یا درک لزوم تدارک برای گذار
انقلاب سوسیالیستی و هدف غائی کمونیسم جهانی، مسلح
از...

(بیانیه ج ۱۰۱، ۱۹۸۴، ص ۱۹-۲۱ فارسی)

و هیچکدام از اینها به معنی کاهش لزوم توجه اکید حزب به مسائل
نظمی نیست. فقط کافیست نگاهی به وسعت نوشته‌های نظامی مائیو
(که درواقع ولیین تزنظامی جامعوکامل را ارائه داد) بکنید. مبارزه بر سر
خط نظامی، که مائو بالاخره در کنفرانس زون ای در سال ۱۹۳۵ در آن
پیروز شد، در حقیقت مبارزه بر سر خط عمومی در حزب کمونیست چین را
در آن نکته فشرده نمود. که البته اتفاقی هم نبود: تفنگ سلاح اصلی
مبارزه و در آن شرایط خط نظامی بیان فشرده خط سیاسی شد.

اما دبره تصور میکند که مبارزه بر سر خط سیاسی انحراف توجه
است، و چیزی نیست مگر بهانه‌ای برای اجتناب از مسئله پیش پا:
برپا سازی قیام. شکی نیست که تعداد نه چندان کمی از رویزیونیستها
زمینه‌های چنین کاریکاتوری را فراهم کرده‌اند. اما دبره سعی میکند
آنچه را که مائو دائم تاکید میکند، بپوشاند: اگر یک خط رهبری نکند
مطمئنا خط دیگری رهبری خواهد کرد. و پرولتا ریا بدون یک مبارزه حاد
به رهبری نمی‌رسد. این همچنین توسط لنین مورد تأکید قرار گرفته، و در
اصل، اساس چه باید کرد؟ را تشکیل میدهد، این اثر رابطه حزب و
جنیش انقلابی و تدارک برای قیام مسلحانه را بر جسته میکند. در
آنجا او مینویسد:

"حال که از ایدئولوژی مستقلی که خودتوده‌های کارگر
در همان جریان نهضت خود بوجود آورده باشد...

نمیتواند حرفی در میان باشد در این صورت قضیه - فقط اینطور میتواند مطرح شود : یا ایدئولوژی بورژوا زیبا ندارد (زیرا بشر ایدئولوژی "سومی" را بوجود نیا ورده است و عموما در جامعه‌ای که گرفتار تضادها ای طبقاتی است هیچگونه ایدئولوژی خارج از طبقات (ویا ما فوق طبقات) نمیتوانند هم وجود داشته باشند .) بنا بر این هرگونه کا هشاز اهمیت ایدئولوژی سوسیالیستی و هرگونه دوری از آن به خود خود بمعنی تقویت ایدئولوژی بورژوا ری است ...

ممکنست خواننده بپرسد که چرا نهضت خود به خودی و نهضت در راه کمترین مقاومت ، همانا بسوی سیاست ایدئولوژی بورژوا زی میرود ؟ به این علت‌ساده که تاریخ پیدایش ایدئولوژی بورژوا زی بمرا تب قدمی‌میتر از ایدئولوژی سوسیالیستی است و بطور جامع تسری ترتیم گردیده است و پرای انتشار خود دارای وسائل بمرا تب بیشتری است (منتخب آثار لنین ، ص ۸۸)

ما باید در باره نادیده گرفتن آموزش سیاسی سربازان توسط دبره ، بطور خلاصه صحبتی کنیم . آیا این در واقع نقشه‌ای نیست که توده‌ها را بعنوان گوشت دم توپ مورد استفاده قرار میدهد ؟ این نظریه مبنی بر اینکه "توده‌ها خواهند فهمید برای چه میجنگند" ، این تاریخ تلخ را که نیروهای جدید بورژوازی اشتیاق توده‌ها برای بدست گرفتنا سلحه علیه ستم را به نفع منافع تنگ‌خود مرداستفاده قرار داده‌اند ، نادیده میگیرد . حتی دبره در زمانی که آنرا مینوشت بحث میکرد که این نظر در مورد الجزاير صادر است بطور مثال تاریخ نمونه‌های دیگری فراهم کرده است - که ایران و نیکاراگوئه تنها جدیدترین آنها میباشد . در ابها گذاشت اهداف و مواضع انقلاب از روی عمد ، محروم کردن توده‌ها از ابزار تغیریک لازم برای آزادی‌شان، تنها میتواند مانع ابتکار آنها شده ، اهداف کسانی را که آرزو دارند ناجی توده‌ها و (اگر "به آنان الهام شده باشد") حاکمان جدیدشان بشونند بر آورده سازد . تأکیدات لنین و ماثو به رابطه بین درجه‌ای از خود مختاری برای

فرماندهان محلی و مرکزیت در حزب چگونه است؟ گوارا و دبره درمورد پرداختن به جنبه خود مختاری اشتباه نمیکنند، اما این مسئله لزوماً در تضاد آشتبای ناپذیر با یک حزب قدرتمند قرار نمیگیرد و خود مائشو اهمیت بزرگی را برای این جنبه قائل بود. در جنگ ابتکار عمل کلیدی است، و فرماندهان محلی اگر بخواهند هر نقشه‌ای را مکررا چک و باز بینی کنند قادر به بدست گرفتن آن نخواهند بود. مسئله اینجا است خودمختاری بر چه پایه‌هایی باید استوار باشد؟ اگر این خود مختاری قرار است در خدمت کل مبارزه نظامی قرار گیرد، فرماندهان باید محکم بر حول خط نظامی حزب، اصول صیقل یافته حزب برای عملیات و درک استراتژی مشخص در نواحی گوناگون و غیره متعدد باشند و همه اینها باید نهایتاً بر پایه خط سیاسی و اهداف حزب بنا شده باشند. در غیر اینصورت عملیات پارتیزانی بسی معنی خواهد بود و جویباریست که به هیچ روایی منتهی نگردیده و سرانجام خشک خواهد شد. اما گوارا و دبره، با تأکید زیاد بر مبارزه نظامی و تقاضای خودمختاری برای ارتقاء به نفی اهمیت رهبری سیاسی و آگاهی در این پروسه میرسند. چرا آنها در عوض در باره اینکه چه نوع حزبی باید ساخته شود تا مبارزه مسلحانه را رهبری کند سخنی بیان نیاورده‌اند؟

بالاخره، مسئله سیاسی در رابطه‌ای که بین مبارزه پارلمانی - ریاستی و نظامی موجود است. احزاب رویزیونیست آمریکای لاتین، حتی وقتی که مبارزه نظامی را به پیش میبرند معمولاً آنرا - در آن مقطع تاریخی - بعنوان کمکی به مانورهای گوناگون پارلمانی میدیدند*: دبره و گوارا به این اعتراض کردند. اما راه حلشان (خودمختاری کانون) نیز اشتباه است، و ما دوباره میپرسیم: چرا نه یک مبارزه در صفووف

* امروزه نیز در آمریکای لاتین، این بعنوان پیش در آمد (یا قرار گرفتن در موقعیتی) برای مذاکره در باره سهیم شدن در قدرت، با دولتهای گوناگون نو مستعمره و وابسته به آمریکا، از جانب رویزیونیستها رویزیونیستها نگریسته میشود.

انقلابی در باره راه صحیح به پیش؟ چرا جهت گیری تنها به شیوه "شما کار خود را بکنید و ما کار خودمان را باید باشد؟"

بعد از اینهمه، اگر احزاب آمریکای لاتین بطور جدی تنزل کرده‌اند - احزاب رویزیونیستی "کمونیست" در آن مقطع تا به آن حد به فساد و ضدانقلابی شدن تنزل نکرده بودند - پس چرا یک مبارزه عمیق و اساسی در عرصه‌های ایدئولوژیک سیاسی، تشکیلاتی، و نظامی و پرسنلی پا به هائی ایجاد یک حزب پیشاهنگ نوین به پیش برده نشد؟ آنچه مسلم است چنین مبارزه‌ای در سطح بین‌المللی و در قاره آمریکای لاتین توسط نیروهای مارکسیست - لنینیستی که از مأمور حمایت میکردند، به پیش برده میشد. اما گوارا و دبره با آن بشدت مخالفت میکردند. چرا؟

همانگونه که قبل اشاره شد آنها به انقلاب همه جانبه‌ای که یک پیشاهنگ لنینیستی واقعی را ضروری می‌سازند نمی‌نیشیدند - هدف آنها این بود که "چیزی برای اندازند" - و بطوریکه دبره در جایی میگویند "موتور کوچکی" باشد که "موتور بزرگ را بکار اندازند" - و آنرا ازآمددهند، جهت گیری آنها ایجاد بحرا ن درون رژیم حاکمه، تلاش برای معامله با نیروهای بورژواشی دیگر و دامن زدن - تا حدودی به قیامهای توده‌ای و جهت نادن اینها به طرف گرفتن قدرت و یا ایفای نقش در یک دولت ائتلافی میباشد. این جوهر واقعی "مدل کوبا" بود که در شکر این نیروها قرار داشت. اگر تلاش شما برای برانگیختن توده‌ها و ریشه‌یابی واقعی روابط اجتماعی کهنه و تغییر آکاهانه جامعه نباشد، اگر شما جنگ طولانی را در نظر نداشته باشید که مطمئناً با چنین جهت گیری همراه است، پس واقعاً شما یک حزب لنینیستی را برای چه احتیاج دارید؟

ثانیاً، و آشکارا در ارتباط با آن، برنامه و استراتژی معینی ده آنها برایش کوشش میکرند شیوه‌ای که آنها صفت بندی نیروها در آمریکای لاتین (و صحفه بین‌المللی) را میدیدند، هرگونه تلاشی برای ایجاد یک حزب جدید در مخالفت با احزاب کمونیست رویزیونیست، رانفسی

میکرد . بله آنها برای خود مختاری میجنگند و حتی مسئله هژمونی را
بارها طرح میکنند ، اما ضمنا خیلی مراقبت میکنند تا گاری شکسته
رویزیونیستها را به هم نبریند . و با بررسی اوضاع بین المللی آن زمان
روشن شر میشود که گوارا و دیره (والبته کاسترو مقدم بر همه) چگونه
آن مسئله مینگریست .

بخش ۲

گوارائیسم در یک شرایط بین المللی مشخص بوجود آمد، و مضمون آن مشروط به دینامیک آن شرایط می باشد . در تمام سالهای ۱۹۶۰ محرک امپریالیسم (بسیاری امپریالیسم آمریکا) برای استثمار شدیدتر ملل تحت ستم یا جهان سوم ، درست نقطه مقابله مقاومت توده این کشورها می باشد . این تضاد اصلی جهان در آن زمان را تشکیل می دهد و وضع سیاسی این دده را محیی می سازد . نمونه مقاومت غلبه ناپذیر ویتنام بر علیه تجاوز آمریکا نشان داد که این تضاد در این دوره به وسعت وحدت کامل "بین ساقه ای رسیده بود . اما این تنها تضادی نبود که وقایع جهان را شکل میداد، بلکه خصلت خاصی در رقابت آمریکا و شوروی در این دوره موجود بود : شوروی از درون سیاست (بطور عمد) سازش با امپریالیسم آمریکا منافع امپریالیستی اش را دنبال می کرد و به حکم ضرورت در عیناً جتنا بآذربایخانی تعبیین کشیده با امپریالیسم آمریکا که برتری نظایر اش در آن موقع کاملاً واضح بود، برای بدست آوردن نفوذ قابل توجه - و حتی سلطه - در بعضی دول جهان سوم تلاش می کرد . همه اینها بدبین منظر وربود که وقتی

تفاوت اوضاع، فرصتهاي جديده (و همچنین ضرورت بيشرتري) را بوجود آورد، بتواند با موضع تهاجمي ترى با آمريكا روپرورد شود اما در شرایط سال هاي ۶۰ نيريوهاي انقلابي و اپوزيسيون از طبقات مختلف، با تداره امروز جلب روبيزيونيستهاي شوروی نشده بودند و تماميل داشتند که يا با توسل به چين سوسياлиستي و يا با وسائل در دستribution خود (يا هردو) به آغاز مبارزه مسلحane بر عليه امپيرياлиسم آمريكا دست بزنند.

و اين به توبه خود به تضاد مهم بین چين سوسياлиستي آنzman و هر يك از دو بلوک امپيرياليستي اشاره دارد. آمريكا در تمام طول دهه ۵۰ و اوائل ۶۰ به موضع خصماني تهاجمي خود در مورد چين ادامه داد، و اجتناب چين از سازش، الها مبخش ميليونها نفبردر سراسر جهان بود. شوروی نيز طی دوره اوآخر دهه ۵۰ و اوائل ۶۰ تلاش می کرد که بر چين تسلط يابد. اين سياست اشكال مختلفي بخود گرفت: خرابكاری اقتصادي، کمک به نيريوهاي ضد ماوشيشتي در درون رهبری چين، و تلاش برای منفرد کردن چين با اين ادعا که موضع محکم چين بر عليه آمريكا خطر جنگ جهاني را می افزاید. (در اوآخر سالهای ۶۰ شورویها حملات نظامي بر عليه مرازهاي چين را عملی کردند و نقشه هائی را مورد بررسی قرار دادند مبنی بر اينکه با پیش استی به شهرهاي چين حمله اتمیکند اهمه اينها منجر به وضعی شدکه در آن چين با شوروی برای کمک به مبارزات آزاديبخش بر عليه (عمدتاً آمريكا) امپيرياليسم به "رقابت" بر خيرد و سعی کرد که با يك جهت گيري ما رکسيست - لنينيستي در آنها نفوذ کند. اين در هم گره خوردند تضادهاي بين الملل - که اين بار از ميان آن تضاد بين ملل تحت ستم و امپيرياليسم که در موج قدرتمند مبارزات رها يبخشماني تجلی می یافتد فاكتور اصلی را شکل می داد - زمينه هاي را که برآن گوارائيسم به مشابه واکنش سياسي (و ايدئولوژيك) يك طبقه معين پا گرفت، تشکيل می دهد.

تحليل شخص آمريکاي لاتين، جايی که گوارائيسم هم بوجود آمد و هم بزرگترین نفوذ خود را یافت باید بر مبنای تاثير پر درخشش

انقلاب کوبا هم پر توده ها بطور عام و هم پر بورژوازی ملکی و خرد بورژوازی بطور خاص در این قاره درک شود . آمریکا دربرابر انقلاب کوبا ، با تجاوز ، خرابکاری و تلاشهای دیپلماتیک برای ایزوولد کردن رژیم کاسترو و اقدامات اولیه عملیات نظامی، واکنش نشان داده بود . این کشور به همه دولتهای آمریکای لاتین فشار آورده بود تا روابط خود را با کوبا قطع کند : اخراج کوبا از سازمان دولتهای آمریکا (O.A.S.) (تتها پر جنجالترین (وازن نظر سیاسی انفجاری ترین) آنها بود . اما همه اینها باعث شد که در میان توده ها و لایه های مهمی از بورژوا دمکراتهای انقلابی این قاره گرایش به کوبا بوجود آید . خزیدن رژیمهای کمپرا دوری آمریکای لاتین به فرمان آمریکا برای مجازات کشوری که در مقابل آمریکا مقاومت کرد و در حقیقت آنها را از لحاظ نظامی شکست داده بود - انزجار بسیاری از کسانی را که می توان جزء نیروهای انقلابی و یا بورژوا - دمکرات را دیکال به حساب آورد باعث شد .*

با قطبی شدن اوضاع ، این نیروها در تعدادی از کشورهای آمریکای لاتین چنگ انقلابی را برپا نمودند . مثلا ونزوئلا شاهد تولد یک جنبش چریکی در سال ۱۹۶۲ بود که توسط جنبش انقلابی ایزوکوئیردا (MIR-Revolucionaria) رهبری می شد که در سال ۱۹۶۰ در اثر انزجار از حزب حاکم جدا شده بودند و صفوی آنها بوسیله افراد نظامی که در فوریه ۱۹۶۳ شورش کردند بودند بزرگترشد . گواتمالا نیز صحنه ای از جنبش چریکی بود که در سال ۱۹۶۲ آغاز شد و این حتی ریشه های بیشتری را در ارتقش بورژوازی داشت : دو تن از اعضا رهبری اش ، یان سوسا Yan Sosa و لویس ترسوز Luis Turcios در قیام نوامبر ۱۹۶۰ در ارتقش ، بر علیه حضور پایگاه آموزشی "سیا" (C.I.A.) که کوبا بسی های تبعیدی

* این نیروها تقریبا در مواضع و دیدگاهها به جنبش ۱۶ ژوئیه کوبا که قبل از این ذکر شد ، شبیه بودند .

را برای تجاوز از طریق خلیج خوکها آماده می کرد ، شرکت داشتند. در پرو ، چریکها چند سال دیرتر ظاهر شدند و رهبران آن بیشتر از سازمان دیگری بنام مسیر (M.I.R) بودند که انشعابی از حزب حاکم آپرا APRA بود ، در کلمبیا ، ای. ال. ان (E.L.N) نیروی عمدۀ خود را از اعضای مخالف حزب بورژوازی لیبرآل بیرون کشید.

در همان زمان احزاب رویزیونیست آمریکای لاتین دچار بحران بزرگی بودند از یک طرف ، در آستانه انقلاب کوبا تعدادی از این احزاب یا غیر قانونی شده یا تحت اختناقی غیر معمول قرار گرفته بودند . از جمله احزاب ونزوئلا و کلمبیا ، از طرف دیگر موفقیت انقلاب کوبا در مقابل ۱۵ سال ناتوانی و رفرمیسم احزاب کمونیسته سوالهای بزرگی را در میان توده‌ها مطرح کرده و فشارهای عظیمی را بر رویزیونیستها وارد می نمود . بخصوص جوانان که خواستار عمل بودند با لاخره بخشهای مهمی از این احزاب تحت نفوذ پلیمیکها ی چین بر علیه تاکید شوروی بر روی " سه مسالمت آمیز " (همزیستی مسالمت آمیز - گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم در کشورهای سرمایه داری - پیروزی در رقابت مسالمت آمیز بر سرمایه داری دریک مقیاس جهانی) قرار گرفتند . این فشار سخت داخلی بر زمینه‌ای قرار گرفت که در عرض چند سال از اوایل تا اواسط دهه ۱۹۶۰ ، بخصوص در مراحل اولیه خیزش های ونزوئلا و گواتمالا ، حداقل بخشها ای از رهبری شوروی احساس میکردند که ممکن است انقلاب نوع کوبا در دیگر کشورهای آمریکای لاتین اتفاق بیافتد . این خط به فاصله کوتاهی از بر کناری خروش چه بیشتر حالت رسمی گرفت . بنا بر این فشارهای قدرتمندی بر روی این احزاب برای روی آوری به مبارزه مسلحانه که در آمریکای لاتین شروع به رشد کرده بود ، عمل می کرد .

اما تا سال ۱۹۶۵ تغییرات دیگری در قاره رخ داد . آمریکا ابتکار مهم و همه جانبه ای به پیش گذارد که نه تنها مشتمل بر طرح " اتحاد برای پیشرفت " بود بلکه همچنین آموزش افسران نظامی در

مقیاس بزرگ ، گسترش وسیع فعالیت "سیا" و تقویت جنبه معنوی جنبش دمکرات مسیحی را در برداشت . کودتای ۱۹۶۴ ابرزیل بر علیه گولارت Goulart (با همکاری نسبتاً آشکار "سیا") و اشغال جمهوری دمینیکن در یک سال بعد، بطور وحشیانه ای روشن ساخت که آمریکا آماده است که تمام نیروی خود را بر علیه هرگونه ابتکار عمل ناسیونالیستی هر چند میانه رو ، بکار برد . (حالایک مبارزه تمام عیار انقلابی را بکار بگذاریم)

در عین حال ، و در اتباط با اینها ، جنبشهای چریکی میرفتند که با مشکلاتی مواجه شوند . شورشهای کلمبیا و گواتمالا را کد شدند ، انقلابیون پروری و حشیانه در هم گوپیده شدند درونزوئلا جنبش پیشرفت کمی داشت . فابریسیو او جدا Fabricio Ojeda و کامیلیو تو رس Camilio Torres ترور شدند ، لوپیس دولپوتنا Luis de la Puente دستگیر و به ۲۰ سال زندان محکوم شد . دیگر رهبران دمکرات انقلابی (مثل دومینیکو رانجل Dominigo Rangel معمترین رهبر "میر" در ونزوئلا) تسلیم طلب شدند و مبارزه مسلحانه را به کنار نهادند .

شوری ها ارزیابی کردند که دیگر شرایط مساعد نیست ، و سیاست خود را تغییر دادند . آنها تصمیم گرفتند تا ارتباطات دیپلماتیک و اقتصادی با رژیمهای این قاره را دنبال کنند ، با این فرض که این شکل از نفوذ و عده های بیشتری را نسبت به دفاع از انقلاب ها که دیگر بنظر نمی رسید پیروزی شان محتمل باشد می داد و یا حتی اگر چنین پیروزی احتمال داشت ممکن بود که دفاع و حمایت از آنها در مقابل عملیات امپریالیسم آمریکا که وحشیانه تشدید یا فته بود بسیار گران (از نقطه نظر سیاست واقعگرایی شوروی) تمام شود . همنچنیین تا آنزمان جدا بین شوروی و چین قطعی گشته و در بسیاری از احزاب آمریکای لاتین نیز انشعاب شده بود ، و بنظر می رسید دیگر برای شوروی ها ضرورتی ندارد . برای جلوگیری از انشعاب حداقل بعضی از جنبشهای انقلابی بطور نسبی از آنها حمایت کنند ، چراکه

انشعاب قبل روى داده بود.

در سراسر این دوره از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۵ کوبا کار زیادی در
در تلاش برای رهبری این مبارزات نکرد. در حمایت از افرادی به آنها پنا -
هنگی داده میشد. هنمودها بی داده می شد، مقداری آموزش نیز انجام
می گرفت - اما کوبا تلاشی جدی برای شکل دادن یک مرکز برای انقلاب
در این قاره ننمود . گوا را که در سال ۱۹۶۴ کوبا را ترک گفت اولین
سفرش به یک کشور دیگر آمریکای لاتین نبود بلکه به کنگو رفت، و تلاش
کرد با چنیش چریکی که در آن موقع در آنجا جریان داشت ، ارتباط
بگیرد .

اما این وضع نیز در سالهای ۱۹۶۵-۱۹۶۶ تغییر کرد. وقتی که گوارا دوباره به هاوانا فرا خوانده شد به این منظور بود که آتش انقلاب در آمریکای لاتین را دوباره روشن کند. در اولیه ۱۹۶۶ کوبا اولین کنفرانس سازمان همبستگی آمریکای لاتین O L A S را برگزار کرد. با اینکه احزاب رویزیونیست آمریکای لاتین دعوت شده بودند، کوبا بیشتر آن را به عنوان مرکزی برای نیروهای دمکرات رادیکال غیر "کمونیست" که علاقه مند به پرپاپی مبارزه مسلحانه بودند میدید. (تقریباً همه احزاب و نیروهای هودار خط ماآئوشیستی توسط کوبایا از کنفرانس حذف شده بودند). - تحریمی که بعداً بیشتر قابل فهم خواهد شد) . در همان زمان دبره به هاوانا آورده شد تا کتابش را بنویسد، و گوارا تدارک برای مأموریت بولیوی، ۱۹۶۶-۱۹۶۷ را بعهده گرفت.

این تغییر برای چه بود؟ کاسترو از زاویه منافع ویژه خود اهمیت زیادی برای حوادث سال ۱۹۶۵ قایل بود بویژه کوبانه تنها از تشدید سلطه جویی آمریکا در سراسر جهان (و بخصوص در آمریکای لاتین) می‌ترسید، بلکه وقتی که آمریکا ویتنام را بمباران کرد (فوریه ۶۵)، از بی‌میلی شوروی در مقابله با آن نیز وحشت زده شده بود. کاسترو وعده‌های شوروی مبنی بر اینکه در صورت تجاوز آمریکا کوبا را به عنوان "بخش جدا نشدنی از اردوگاه سوسیالیسم" به حساب خواهد آورد، دوباره ورانداز کرد. آخر مگر نه اینکه ویتنام شمالی نیز نه تنها "بخش جدا نشدنی از اردوگاه سوسیالیسم" بود بلکه از لحاظ دامنه نفوذ به شوروی بسیار نزدیکتر بود! خووان بوش Juan Bosch که خودش از قربانیان سیاسی تجاوز آمریکا به جمهوری دومینیکن می‌باشد، در ملاحظاتش بر کتاب دبره چنین اظهار نظر می‌کند که هر کسی باشد اول این واقعیت را درک کندکه:

"فیدل کاسترو منتظر حمله‌ای از جانب آمریکا می‌باشد. او هر روز در انتظار آن است و از آن می‌ترسید که وقتی چنین اتفاقی رخ دهد روسیه نخواهد بخاطر کوبا بجتند. فیدل کاسترو امیدوار نیست که بتواند از کمونیستها جهان، ناسیونالیستها و پرشور کوبا یعنی نیز کاملاً اطمینان ندارد. آنچه از گفتار و کردار فیدل کاسترو بر می‌آید بیشتر به نظر میرسد. به جوانان ناسیونالیست آمریکایی لاتین متنکی است تابه احزاب کمونیست منطقه‌ها و می‌بیند که در تمام این قاره احزاب کمونیست از پشتیبانی سازمانهای چریکی خودداری می‌کنند، و بدون شک از این می‌ترسند که این احزاب که در زمان استالین و وفاداریه روسیه تشکیل یافته‌اند، ممکن است از خط روسیه مبنی پرهیز - یستی با آمریکا پیروی کنند. و در صورت حمله آمریکا هیچگونه کوشش جدی برای جلوگیری از شکست کوبا بعمل نیاورند." (ها برمن و سوئیزی، ۱۹۶۷، ۱۰۴)

این نظر استراتژیک در ارزیابی گوارا از اوضاع بین‌المللی،

بطور طعنه آمیزی در پیا مش مشهور به فراخوان برای "دو، سه، چند ویتنام" تجلی می‌باشد. گوارا به درستی تضاد اصلی بین امپریالیسم بسرکردگی امپریالیسم آمریکا و ملل تحت ستم را تشخیص داد، و در درون آن بر جنگ ویتنام تمرکز کرد، او اینکار را با شیوه عجیبی انجام داد:

"این واقعیتی غم انگیز است ویتنام ملتی که الهام پخش و مایه امید خلقهای فراموش شده همه جهان است بطور غم انگیز تنها است. این ملت عملابدون هیچگونه امکان تلافی در جنوب و تنها با مقادیرکمی وسایل دفاع در شمال باشد متتحمل حمله‌های خشمگان اتکنولوژی آمریکا شود - اما همیشه تنها همبستگی نیروهای مترقبی جهان با خلق ویتنام امروز شبیه تشویقتلخ گلادی تورها توسط پلپینهای دوران روم قدیم می‌باشد. مسئله تنها آرزوی موفقیت برای قربانی تجاوز نیست، بلکه سهیم شدن در سرنوشتا و بوده، و پاید اورا در مرگ و یا پیروزی اش همراهی کرد وقتی که ما موقعیت تنها خلق ویتنام را بررسی می‌کنیم غم و اندوه از این وضع فیر منطقی که بشریت خود را در آن می‌یابد، بر ما چیره می‌شود." (بوناچی و ایدس، ۱۹۶۹، ۱۷۲)

در حالیکه مبارزه ویتنامیها با عقبگرد سوسیالیسم در اتحاد شوروی و سیاست‌های متعاقب آن یعنی معامله بر سر جنبش‌های آزادیبخش مسلماً حداقل پیچیده‌تر و مشکل‌تر شده، با اینحال اشتباه و برای گوارا غمیقاً اشتباه بودکه آبرا" بطور غم انگیزی منفرد" ببیند. نکته اول اینکه ویتنام مستقیماً توسط چین که خود را پشت جبهه‌آل میدانست پشتیبانی می‌گردید، دیگر اینکه شاید بتوان گفت انبوهی از دیگر مبارزات آزادیبخش در سراسر جهان در آن زمان (و همچنین آغاز بیداری دوباره انقلابی در دشنهای امپریالیستی، قابل توجهترین آنها، شورش سیاهان در آمریکا) می‌خروسید. اگر هیچکدام از این مبارزات هنوز به شدت ویتنام نرسیده بودند (یا هرگز به آن مارپیچ نرسیدند)

مسلماً نصی توان ضربه های واقعی را که به امپریالیسم وارد میساختند،
نفی نمود و چنانچه جنبش نقلابی در موقعیت قویتری قزرا میگرفتیتاً نسیل آنرا
ضسربنات جدیتری را وارده آورد. - کمبودی که گوارا و کاسترو
در وجود آن مسئولیت کمی ندارند، حتی وقتی که گوارا به مبارزات دیگر
توجه می کند آن را در خدمت تفکر "بطور غم انگیزی منفرد" خود
بکار می برد "مبارزات آزادیبخش بر علیه پرتغالیها باید پیروزمند"
انه پایان باید "ولی بلا فاصله با اغافه کردن" اما پرتغال در میان
امپریالیستها به معنی هیچ است "از اهمیت آن میکاهد. (بوناچی
و والدس، ۱۹۶۹، ۱۷۶)

بیانیه گوارا، شوروی و چین را برای اهمال در وظایف انتربنادیو
نالیستی اشان بباد انتقاد می گیرند: شوروی ها را برای اینکه جرأت
مقابله با آمریکا در مورد بمباران ویتنام شمالی را ندارند و چینی ها
را به خاطر ادامه پالمیکها یشان بر علیه شوروی (وبنا براین بخاطر
با صلح انشعاب انداختن در "اردوگاه سوسیالیسم") در رابطه با
انتقاد به شوروی. این انتقاد بیشتر از هر چیز نگرانی کوبا در مورد
قابل اعتماد بودن ضمانت حق حاکمیت خود از جانب شوروی را منحکس
می کند که شوروی ها ادعا می کنند آنرا در مقابل سازش در بحران
موشکی ۱۹۶۲ از کندی گرفته اند و مهمتر از همه این دعوتی است
از شوروی که در تعقیب منافع امپریالیستی خود تهاجمی تر عمل کند.
و این یکی از دلایلی بود که کاسترو را شفال چکسلواکی توسط شوروی در
سال ۱۹۶۸ استقبال کرد.

این موضوع برای رهبری کوبا مسئله ای مبرم بود - به نظر آنها
بقایشان بستگی به احیای جنبشهای چریکی داشت. مهم است درکشید
که در درجه اول این چارچوب تنگ ناسیونالیستی بود که آنها
را به پرورش ابتکار گوارا کشاند.* اگر یکی از این جنبشها قدرت را

* روشن کرده باشیم - ما با این انتقاد به گوارا که "چون اور
حقیقت بولیویا بی نبود، تلاش وی برای بر پایی شورش در آنجا نیز

می گرفت پس از آن کوبا در قاره متحده داشت و چنانچه بلا فاصله پیروز نمی شدند ، حداقل می توانستند موجب خطری شوند که آمریکا را تهدید کرده و او را در آن واحد مشغول چند نقطه کند و درنتیجه از فشار بر کوبا کاسته گردد. و همچنین برای کوبا ممکن بود که این جنبشها را در قبال تصمیم امنیت خود از طرف آمریکا به معامله بگذارد . (اگر بنظر برسد که احتمال اخیر موزیگری بیش از حدی را به جنبشی نسبت میدهد که پیوسته ایده آلیسم خود را تبلیغ می کرد . کافیست سکوت پر معنای کاسترو در مقابل کشتار چند صد دانشجو در شورش سال ۱۹۶۸ توسط دولت مکزیک را یادآورشوبیم ، مکزیک تنها دولت آمریکای لاتین بود که با کوبا در آن زمان رابطه داشت .) گوا را به این خیال بود که بتواند این جنبشها را از نیروهای رادیکال بورژوا دمکرات و هوا داران احزاب رویزیونیست بسازد . این ها تنها نیرو هایی بودند که ممکن بود در یک دوره کوتاه بسیج شده و این پروره را که جهت قاره (آمریکای لاتین) شدوین شده بود عملی سازند . در نظر کوبا بی ها که احساس می کردند تهدید آمریکا فوری است ، کوتا مدت بودن آن طرح کلیدی بود .

خطا و بی ارزش بود " موافق نیستیم ، این استقاد بطور غیر رسمی توسط بعضی از عناصر (راستگرا) در چین مطرح شد و تا آنجا پیش رفتند که او را متهم به " صدور انقلاب " نمودند ! انقلاب بپرولتری یک انقلاب جهانی است . انقلابیون با یددر همه حالات از چنین دورنمایی بجلو روند و خدمت خود را هر جا که بیشترین تأثیر و ارزش را از نظر بین المللی دارد انجام دهند . مطمئنا هیچ چیز غلطی در " صدور انقلاب " نیست . (بطوریکه با ب آواکیان متذکر شد ، " تا آنجا که کسی باشد تا آنرا وارد کند ") اشکال انترنا سیونالیسم ح ersatz نوع گوارا (و در عین حال آنچه که آنرا قلابی می سازد) در دورنمای اساسی رهمنون آن قرار دارد : منافع ملی دولت کوبا

چگونه چنین اختلافی می‌توانست بوجود آید؟ برای توصل به بورژوا دمکراتها را دیکال چند چیز لازم بود، اول اینکه جمع‌بندی‌ها بی‌از جنگ‌های چریکی دوره قبل باید انجام می‌گرفت و این بخشی از وظیفه‌ای بود که برای کتاب دبره در نظر گرفته شده بود.* دوم اینکه رادیکال‌ها که با خیانت حزب کمونیست بخوبی آشنا بی‌داشتند، تضمیناتی را برای محکم نگاه داشتن افسار احزاب رویزیونیست لازم‌می‌دانستند این به معنی گستاخی کامل آنها نبود، در واقع این نیروها عموماً کمک شوروی برای هر گونه تلاش جهت گستاخی از آمریکا (یا هر تلاشی که آنها را در معامله با آمریکا در موقعیت بهتری قرار دهد) را درنهایت امر لازم می‌دیدند و احساس می‌کردند چنانچه احزاب رویزیونیست آمریکای لاتین را به این اختلاف جلب کنند، احتمال چنین کمکها یعنی بیشتر خواهد شد همچنین این اطمینان که کویا بی‌های با تجربه تصمیم داشتند نبردهای نظمی را مستقیماً رهبری کنند (از جمله فرماندهی خود گوارا) برای این نیروها تاثیر گذارد.

* دبره همچنین به نظریه آنارشیستها و تروتسکیستها و دیگران مبنی بر اینکه اتفاق به عملیات مسلحه تدافعی توده‌ها نقطه آغازی برای انقلاب پاشد، حمله می‌کند. نمونه این گونه عملیات تصرف معادن توسط معدنچیان قلع در بولیوی در آغاز انقلاب بولیوی در سال ۱۹۵۲ بود (که متناوباً با انقلاب و خیانت به آن دنبال شد). دبره بدرستی اشاره کرد که این دنباله روی از جریان خودبخودی تنها می‌تواند به شکست بیانجامد و یک ارتضی واقعی برای انقلاب کردن باید متشكل شود، و نتیجه ای که از فرستادن کارگران دست خالی به مقابله با سلاحهای دولت عاید شد چیزی جز روحیه با اختگی عمیق نبود. کاری را که دبره نکرد، اینبود که بحث کند چگونه چنین قیامها بی‌وسیله جنبش‌های واقعاً انقلابی می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند. بهر حال اینها عناصر فرعی کتاب دبره را تشکیل می‌دهند و ربطی به نکات اصلی بحث اینجا ندارد.

واما در مورد احزاپ "کمونیست" ، کوبایی ها امیدوار بودند چنان فشارها بیی اعمال کنند که حداقل آنها را خنثی کرده و وادار به حمایت لجستیکی از چریکها نمایند . بنا بر این حمله علی‌کاسترو به حزب رویزیونیست ، ونزوئلا ، و بیانیه های کنفرانس‌های مختلف سازمان همبستگی آمریکای لاتین (OLAS) که حاوی انتقادات شدیدی به خط رویزیونیستی قدیم بود و هیا‌هویی را که کتاب دبره برآهانداخته همگی برای خرابکاری در درون پایه های اجتماعی و صفواف این احزاپ طرح‌حریزی شده بود . از سوی دیگر کاسترو امیدوار بود که کمکهای مالی (مثلًا) به حزب رویزیونیست بولیوی ۲۵۰۰۰ دلار پرداخت شد . در کنار دورنمای پیروزی سریع بتواند به تحقق این اتحاد کمک کند .

همه این ها درک این مسئله را آسان می‌سازد که چرا گوا را و دبره به مبارزه ایدئولوژیک بر علیه احزاپ قدیمی رغبتی نشان نمی‌داند، بلکه در عوض ترجیح می‌دادند که بر کشمکش معامله‌گرانه quid pro quo با آنها بیفزا یند . مبارزه ایدئولوژیک میتوانست به معنی جدانی قطعی باشد و باعث می‌شد اجابت آنچه را که گوارائیست ها آنهمه از رویزیونیستها قدمی انتظار داشتند غیرممکن سازد . امید آنها نه داغان کردن این احزاپ بود و نه اینکه می‌خواستند آنها را مجبور به تغییر جهت‌گیری خود کنند ، آنچه گوارا از آنها می‌خواست اساسا شبکه ای در شهر بود که چریکها بتوانند بر آن تکیه کنند ، و امکانی که بتوانند بخشها بیی از نیروی جوان طرفدار آنها را به نیروی چریکی بکشاند . (تحت هژمونی خود او) . (گوارا احتمالاً امیدوار بوده که ارتباطات احزاپ رویزیونیست با دولتها بورژوا یسی بتوانند در انجام یک کودتا ب منطبق با منافع کوبا مفید واقع شود مثلاً در بولیوی یک رهبر عالی رتبه حزب رویزیونیست برادری داشت که دارای مقام بالایی در نیروی هوایی بود و مرتباً توسط دولت بعنوان محوری در ارتباطات بین واشنگتن-مسکو - لایار بکار گرفته می‌شد . واز آن زمان تا کنون در هر اتفاقی این جنبه بخصوص اهمیت بیشتری را بدست می‌آورد ، بخصوص بعد از کودتا ۱۹۶۹ پرو که در آن نفوذ

شوروی ها (کوبا) افزایش یافت.

اما دلیل مهمتری نیز وجود داشت و آن روابط بفرنج بین کوبا و شوروی بود. رد لفظی اتحاد شوروی توسط کاسترو در دوره ۱۹۶۷-۱۹۶۵ اشکاوسی از تضادهای اساسی و واقعی بود. کوبا درباره عمق تعهد شوروی در دفاع از آنها در صورت حمله نگران بود و حاضر بود که شوروی ها را علناً دستپاچه کند تا آنها مجبور به تایید و انجام چنین تعهدی شوند، مثلاً وقتی که کاسیگین بعد از ملاقاتش با پرزیدنت جانسون در گلاسبوری نیویورک در سال ۱۹۶۷، در کوبا توقف کرد کاسترو از امضا بیانیه مشترک با او خودداری نمود. آنها نه از چرخش مسکو به طرف بسر قراری روابط دیپلماتیک اقتصادی و نظامی با رژیمهای (ضدکوبا بی) آمریکای لاتین خشنود بودند و نه از "توصیه های" شوروی به احزاب واپسته به خود مبنی بر رها کردن میارزه مسلحانه و انداختن آنها به سنت کرا تینیسم پارلمانی و سقوط پیش از پیش آنها. اما کوبا علیرغم تمام این ابتکارات (حوالی سالهای ۱۹۶۵-۱۹۶۷) در پیشگستی پایه ایی از واپستگی به شوروی ها که در نتیجه سیاستهای قبلی شان شکل گرفت، نبود. بلکه تنها در پی شرایط بهتری برای معامله بود.

از آن طرف شوروی ها بنا به دلایل متعددی با رژیم کاسترو خیالی کنار می آمدند. اول اینکه در آن مقطع کار دیگری نمی توانستند انجام دهند. پاسخ علنی به حمله ها و تکفیر کوبا ممکن بود به ضرر کوشش های شوروی در جمع وجور کردن باقی مانده جنبش بین المللی شان بعد از جدا ای از چین تمام شود، و احتمالاً تاثیر آن باعث دور کردن بیشتر کوبا از موضع شوروی و به مخاطره انداختن روابط شان بطریقی غیر قابل پیش بینی می گردید. بعلاوه فشار اقتصادی که در واقع بعداً عملی شد زود رس ارزیابی می گردید - و بهتر می دیدند تا وقتی کوبا طعم

* شوروی ها با تقلیل ارسال ثفت به کوبا در حالیکه ارسال آنرا به برزیل و شیلی افزایش داده بودند در سال ۱۹۶۸ چنین فشاری را آغاز



نتایج بسیار پژوهشیها کاسترو را بچشد و وعده‌های احساساتی او باد هوا شوند، مدتی صبر کنند. خلاصه کلام شوروی‌ها اهرمها بیشتری را می‌خواستند و احتیاج داشتند.

ثانیا، انتشار نشریه پر تیراژ "رنسانس انقلابی" در هاوایی تا جاییکه از حد خارج نمی‌شد بیشتر بسود اتحاد شوروی بود تا به ضر آن. برای شوروی مسئله اصلی در جنبش بین‌المللی همچنان تمرکز علیه چین و چگونگی منفرد کردن آن بود. مسابی استراتژیک مهمتر به شوروی‌ها حکم می‌کردند که تباید با حمایت از جنبشها ای انقلابی در کشورهای تحت نفوذ آمریکا، با آمریکا در بیافتنداما این راهی برای نفوذ قابل توجه چینی‌ها در عرصه‌های کلیدی مانند فلسطین، خلیج فارس قسمتها بی‌از آفریقا و تقریباً همه آسیا باز می‌گذارد. علم شدن کوبا به عنوان یک مرکز انقلابی دیگر در برابر چین و با گرفتن قیافه‌ای چپتر و حمله هارگونه به آن نه تنها به قطع نفوذ مائوئیستی می‌پرداخت بلکه همچنین کانال مهمی برای نفوذ شورویها به آین جنبشها (و این طیفها) در سراسر جهان باز کرده بود. و بطوریکه خواهیم دید کوبا بی‌ها این نقش خود را بخوبی بازی کردند چه بطور ضمنی و یا بصراحت کوبا بی‌ها آتش عمدۀ خود را بر علیه مائوئیستها جهت داده بودند و آن پروژه چه گوارائی‌بنا بود برای ایزوله کردن کامل آنها تلاش کرد. بدثبات همه اینها کنار گذاردن احراز مائوئیستی و پذیرش آنهاشیکه طرفدار شوروی بودند در کنفرانس‌های (O.L.A.S) مشابه، تعهد گوارا مبنی بر عدم همکاری با مائوئیستها در بولیوی، وحمله چه گوارا به پلمیکها چین در اعلامیه اش به سه قاره می‌آید. و این مسئله در کتاب دبره با اکانیبی مبنی بر اینکه روند مائوئیستی

کردند. این دوره شاهد آغاز به زانو در آمدن بیشتر کاسترو بود، پرسوه‌ای که اساساً با بزرگیر کشیدن اقتصاد کوبا توسط شوروی در جریان افتتاح "ده میلیون تنی" و تبدیل کاسترو از یک مرتد خود ساخته به یک کارگزار رسمی رویزیونیسم شوروی، به پایان رسید.

در آمریکای لاتین از "آشفته فکران و حتی مرتدین" تشکیل شده، ادامه می‌یابد - او این نکته را روشن می‌گوید که اگرچه رویزیونیستها اشکالاتی دارند اما این انقلابیون غیرقا بل دفاعند.

بحث ما این نیست که چنین آشتی ناپذیری بر علیه ما شوئیستها توسط شوروی‌ها به کوبا بی‌ها تحمیل شده بود . دو درک مقابله از انقلاب با هم معاشرت داشته و برای کسب هژمونی مبارزه می‌کردند. برای اینکه گوارا بتوابند در کخود را به پیش ببرد لازم بود علیه پرچم پرولتا ریای انقلابی که در صحنه بین المللی توسط ماؤئیسم برافراشته شده بود مبارزه کند . در عین حال هیچکس نمی‌تواند نظریه گوارا از انقلاب را از نقشی که او برای اتحاد شوروی قائل بود، اقداماتی که از آن انتظار داشت ، و معاملاتی را که حاضر بود که با آن انجام دهد، جدا کند .

شوری‌ها مترصد فرصت بودند . بجا حمله آشکار به گوارا و پاسخ به توهین‌های کاسترو آنها مجدهای خود را بیشتر بر روی احزاب رویزیونیستی ارتکس آمریکای لاتین که علاقه بیشتری برای پاسخ گویی به حملات کاسترو به آنها داشتند بازگذاشتند تا هرچه سخنان درشت در چننه دارند بدوا بازگردانند .

برای گوارا دست زدن به گستی آشکار از احزاب رویزیونیست از لحاظ ایدئولوژیک به دلایل متعدد غیر قابل تصور بود . در درجه اول کنه ایدئولوژی کاسترو و شوروی‌ها چندان هم در تضاد با یکدیگر نبودند : چه در تصویر مشترک آنها از انقلاب و سوسیالیسم و چه نقطه نظر مشترک آنها در باره توده‌ها به مثابه اشیایی که باید یا توسط افراد نخبه و یا فربیکارانه بسته به هر مورد ، مورد استفاده قرار گیرند . این نقطه نظر ایدئولوژیک ، خود را در استراتژی دبره / گوارا از انقلاب بشکل همه چیز بستگی به جرأت و مهارت دسته کوچکی از قهرمانان دارد ، منعکس می‌کند. علاوه بر این دلیل اساسی، چنین گستی کلا" در تضاد با نقشه انقلاب گوارا (که در آن رویزیونیستها تقش بزرگی را بازی می‌کردند) قرار می‌گرفت . علاوه چنین رفتاری

می توانست ریسک لبریز شدن کاسه صبر شوروی هارا بالا ببرد .
شورویها نمیخواستند به رعایتی کوبا اجازه دهند احراز خادم ووفا داش
را در هم بشکنند ، احرازی که آنهمه برای آن کار کرده بودند ، تازه
آنهم به خاطر " ازقلابی " که به نظر آنها واهی بود . چرا که اینکار
میتوانست به وجهه شورویها ضربه زند ، وجههای که در نزد نیروهای
درون جنبش بین المللی به آنها اثکاء میکردند . و آنگاه میتوانست
در تمامی وظایفی که در مانورهای سیاسی استراتژیک و تاکتیکی در
کشورهای مختلف دنبال میکردند خلل وارد آورند .

با لاخره ، چنین فراخوانی برای مبارزه ایدئولوژیک سرانجام
میتوانست در خدمت روند مائوئیستی قرار گیرد ، زیرا وقتیکه چنین
نبردی شروع شود ، از قبل معلوم نخواهد بود که به کجا بینایان گردید ،
بعضی از نیروهایی که در آن مقطع به قطب گوارائیستها جلب شده
بودند دریک مبارزه ایدئولوژیک آزاد ممکن بود به طرف مارکسیسم -
لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون حقیقی کشیده شوند .

در عین حال ، فراخوان برای تشکیل حزب جدیدی که پایه اش
وحدت ایدئولوژیک باشد ، اتحاد با دمکرات های رادیکال را آنهم به
شیوه ای که مطلوب گوارا بود غیر ممکن میکرد . این نیروها تسلط
احراز کمونیست را بر جنبشهای آزادیبخش نمی خواستند و در بیشتر
موارد آنها حتی ادعای مارکسیسم را نداشتند و بنابراین منافعی را در
برخورد میان احزاب کمونیست بر سر محتوى واقعی مارکسیسم برای خود
نمی دیدند و افراد بسیاری راکه می شد در کوتاه مدت بر حول گرفتند
اسلحة متعدد کرد ممکن بود که با چنین مبارزه ای رانده شوند . در واقع
بخشی از قیمت معامله با این نیروها فراهم آوردن امکان برقراری
توازن برای آنها بود . که موفق شدند به میان تأمین رهبری ری
چه گوارائیستها ، از احزاب رویزیونیست استفاده کنند بدون اینکه
توسط آنها بلعیده شوند - حملات دبره به احزاب رویزیونیست با
ubarat رک وستی ضد کمونیستی - مثل " درکهای وارداتی " ، " بدون
آشنایی با شرایط آمریکای لاتین " وغیره - شاید به این منظور طرح

شده بودند که باز دیگر ناسیونالیسم اصیل گوارا و شرکاء را ثابت کرده و اعتماد دمکراتها را دیگر را نسبت به آنچیزی که احتمالاً "اتحادی خطرناک و دور ویانه می نمود، جلب کند.

(مهم است توجه شود که علیرغم تمام پیچیدگی‌ها، اگر قیام گوارائیستها شعله ور می گشت، شوروی‌ها لزوماً در استفاده از چنین جنبشی ناتوان نبودند. عاقبت گوارائیستها در چنین حالتی چه می‌شد، خود مسئله‌ای قابل بحث است. چند سال بعد از مرگ گوارا، کارپیو *Cayetano Carpio*، حزب رویزیونیست السالوادور را، بد منظور برپاسازی یک قیام در بلندیها ترک کرد. بعد از چند سال جنگ و تغییرات مهمی در شرایط بین المللی و آمریکای مرکزی، گرهگاهی بوجود آمد که در آن اتحاد شابهی - در این مورد بین رویزیونیستها، رفرمیستها و زیرپرچم سوسیال دمکراسی، ناسیونالیستها و نیروهای نشو - گوارائیست کارپیو تحقیق یافت و ابتدا کارپیو در آن دست با الارا داشت. اما مقاومت کارپیو در مقابل مذاکره با حکومت در تطابق با استراتژی سازش تاریخی شوروی در السالوادور، منجر به کوششهای هم آهنگی برای زیر سوال بردن رهبری او شد و طبق داستان‌های رسمی رسیده از نیکاراگوئه، کارپیو ابتدا یکی از کادرهای رهبری طرفدار شوروی را ترور نموده و در پی آن دست به خود کشی زد. آری اگر شما به فکر برای انداختن چیزی باشید که توجه قدرت بزرگی را جلب کند اگر یک وقت او و تصمیم گرفت که متعلقات شما در نبود خودتان بهتر خدمت خواهد کرد زیاد بهت زده نشود (.) شیوه ضد شوریک دبره برای متحد کردن دو عنصر اصلی ائتلاف مورد نظر احزاب رویزیونیست و بورژوا - دمکراتها ناسیونالیست سناتی تر - کابدی بود. اجتناب او از پلمبکابه منظور تأمین رهبری احزاب حقیقی مارکسیست - نئینیست در خدمت چنین اتحادی بود. اما آیا اتحادها بورژوا - دمکراتها اشتباه بود؟ قبل از آنکه به جواب بپردازیم باید تسایز بین اتحاد را با انتکاء روشن سازیم. چنین نیروهای طبقاتی در حقیقت دارای تضادی جدی با امپریالیسم می‌باشند. و بسته به اوضاع،

غالبا میتوان با آنها برای بیرون راندن امپریالیسم متعدد شد. اما اگر بطوریکه هدف چه‌گوارا بود کاملا بر آنها تکیه شود، آنگاه بدون شک انقلاب منافع طبقاتی آنها را منعکس خواهد نمود، که در اساس رویای بورژوازی تحت ستم و بلندپروازی است که میخواهد بر بازار ملی و غیره تسلط پیدا کرده، و کشور را بصورت خودمختار و به هم پیوسته سرمایه داری تکامل دهد. حتی وقتی که حزب قادر باشد که پرولتا ریا را بسیج کند و اتحاد کارگردهقان را بمتابه ستون فقرات و پایه‌ها بی برا این بخش انقلابی ایجاد کند مشکلاتی را که بخشن انقلابی بورژوازی ملی پیش می‌آورد مثل چگونگی اتحاد تا حدی که تمامیت برنامه حزب کمونیست قربانی نگردد، چگونگی برقراری‌ایه‌ها پیشرفت به سوسیالیسم در مرحله انقلاب دمکراتیک‌نوین، چگونگی نخیره سازی نیروی مستقل (سیاسی و نظامی) که لازم است تا این نیروها را کم و بیش محیور به قبول رهبری پرولتا ریا بکند - بسیار پیچیده می‌باشد. در واقع در اغلب موارد این مسئله بادنباشه روی از بورژوازی ملی فیصله یافته است. (علیرغم عبارت پردازی‌های "چپ" دبره و گوارا، چنین دنباله روی در مورد آنها بگونه‌ای که به آن خواهیم پرداخت، صدق می‌کند) همانگونه که قبل اگفته شد، این مسئله بر ضرورت ایجاد حزبی با خط ایدئولوژیک صحیح تا کیدمی‌ورزد، گوارا سعی کردبا چناندن دو مرحله انقلاب سوسیالیستی و دمکراتیک‌نوین در یک مرحله وحمله کردن با ظاهری "چپ" به بورژوازی ملی مسئله را حل کند. دبره در کتابش اغلام کردکه انقلاب از همان ابتدا باید برای سوسیالیسم باشد و با نظریه‌ای که هرگونه نقش ضدمیریا لیستی را برای بورژوازی ملی قائل می‌شود، باید گستاخ شود.

اما چه دیدی از سوسیالیسم پیش گذارده می‌شد؟ اساسا سوسیالیسم طاس کیا بی خروشچف که توسل جوشی به کارگران برای حمایت از رژیمی که در مقابل بی‌تفاوتی سیاسی آنان، تا حدی فرمهاي اجتماعی و رفاه اقتصادی را تأمین کرده - یا حداقل قول تأمین کردن

آنرا بدهد. مدل آنهم کوبا بود، که حتی در بهترین روزها یش از نظر "انگیزه های معنوی" گوارا قول سطح زندگی ای در مقایسه با سوئند را تا اواخر سالهای ۶۰ میلادی - مشروط براینکه توده ها بخواهند امروز کار دا و طلبانه انجام دهند.

اما در اساس خود، این نگرش از سوسیالیسم به منظور برآوردن خواسته های بورژوازی ملی و خردی بورژوازی طراحی شده بود که قرار بود به کنترل کنندگان بخش بزرگ دولتی مبدل شوند. و باز هم مثل همان چیزی که در کوبا اتفاق افتاده بود. (بخصوص دورانی که کهنه کاران ۲۶ زوئیه هنوز قدرت را با دستگاه حزب گمونیست تقسیم کرده بودند. بعد از فاجعه "ده میلیون شن" که حزب گمونیست کاملاً مسلط شد بسیاری از به اصطلاح تجارب کوبا که در آن خبرده بورژوازی و خردی بورژوازی قرار دهد و در چندین مورد ادعایی کنده شرکت در جنگ چریکی بخودی خود اختلافات طبقاتی و غیره را حل میکند) مضمون راست این فرمول همچنین از تلاش برای پرسش از روی مرحله انقلاب دمکراتیک نوین بهمراه جزء ضد فشودالی قدرتمند آن معلوم می شود. در کوبا، بخش دولتی، اکثریت عمده مزروع بزرگ را بفاصله کوتاهی برای گرفتن اکثریت مزارع متوسط حرکت کرد. این اقدام با افتخار توسط هواباران دیره و گوارا بعنوان رادیکالترين برنامه ارضی در تاریخ اعلام شد، در حقیقت تغییر مضمون کشاورزی کوبا چز تغییری تشریفاتی چیز دیگری نبود: کارگران کشاورزی رئیس جدیدی داشتند که به آنها می گفتند کی و چگونه با یاد شکر را برداشت کنند، و عمده محصول برداشت شده به جای آمریکا به شوروی فرستاده می شداما همان الگوی تک محصول وا استگی، زنجیر های شکر همان بود که بود. پرولتاریای روستا و دهستان رها نشده بودند تا قدم بقدم، مناسبات و میراث امپریالیسم را ریشه کن کنند و آنرا تغییر دهند، زمینه را آماده نموده و کشاورزی را بطور کامل تجدید سازمان کنند، فقط به

آنها گفته شد و بعدا تحمیل شد که سخت تر کار کنند .
همانطور که قبل اشاره شد . میراث امپریالیسم در کشورهای
تحت ستم نمی توانند صاف و ساده به مبالغه نا برابر (که ریشه آن در
توزیع است) تقلیل یابد . این میراث به خود ساختار کشاورزی مربوط
می شود از جمله مخصوصی که تولید می شود ، شیوه هایی که فشای ایسم
(در خدمت سرمایه مالی) تغییر یافته است . و عناصر قابل ملاحظه ای
از فئودالیسم که (با زهم در خدمت سرمایه مالی) حفظ شده اند ، مربوط می شود .
در چنین شرایطی ممکن است کاملا لازم باشد قدمی به عقب برداشت تا
بتوان واقعا به پیش رفت ، یعنی از مزارع بزرگ دولتی و شرکتهای
سهامی (ابتداً) به یکشکل مالکیت کوچک در دست دهقانان
و کارگران کشاورزی که اخیرا پرولتیریزه شده اند ، عقب رفت تا به مثابه
بخشی رئیشه عمومی که بتوان کشاورزی را از الگو ساخت رسلطه امپریالیستی
رهانید . و دهقانان را نیز در مسیر مرحل کثوپرا تیوکردن ، کلکتیوکردن و با لآخره
در آوردن به مالکیت دولتی بر پایه ای کیفیتا متفاوت رهبری نمود .
اما این کار تنها از عهده دهقانانی که از لحاظ سیاسی بسیار و
فعال شده باشند و توسط پرولتاریا آگاه و قادر ممکن با پیشا هنگی قوی
رهبری شوند ساخته است . در حالیکه باز سازی کامل کشاورزی خارج
از سلطه امپریالیسم ، بسیاری سیاسی دهقانان و از آن مهمتر ، تقویت
رهبری پرولتاریا و حزبشن - بدیله گوارائیستها ارتداد است .
راجع به مسئله اتحاد با بورژوازی ملی ، جواب باید این باشد :
با اینکه پایه این اتحاد بعلت آنتاگونیسم بین بخشها بی از بورژوازی
ملی (و امپریالیسم موجود است ، چنین اتحادی تنها زمانی می تواند
موفقیت آمیز باشد که پرولتاریا روشن بداند این اتحاد مبارزه بر سر
بسیاری از مسائل اساسی در باره اهداف ، جهت و استراتژی انقلاب
در تمام مراحل انقلاب را بهمراه دارد .

در رابطه با رویزیونیستها و تلاش برای اتحاد با آنها : این
موضوع پیچیده ای است ، اما اصول انقلابی روشنی وجود دارد که
گوارائیسم بنفع اتحاد با رویزیونیسم آنها را لگدمال می کند . احزاب

رویزیونیستی مستقیماً (بطور مشخص سوسیال امپریالیسم) را در درون صفواف جنبش انقلابی نمایندگی می‌کنند. و این باعث می‌شود که آنها (برخلاف بورژوازی ملی) بخشی از نیروهای بالقوه خلق در مرحله انقلاب دمکراتیک توین برهبری پرولتا ریا را تشکیل ندهند. بلکه بخشی از دشمنان (انقلاب س) در این مرحله باشند. بنابراین آنها تحت هیچ عنوانی نمی‌توانند به مثابه متحده استراتژیک بحساب آینند، و مسلماً اتحادی که دربره در فکر آن بود بهر صورت اشتباه است. با این حال، چون غالباً درست است که در کشورهای مستعمره و وابسته مبارزه انقلابی باید بلا فاصله بر علیه یکی از قدرتها یا بلوک امپریالیستی و جاسوسانش جهت داده شود، بعضی اوقات شکل معینی از اتحاد ممکن است لازم باشد. این مسئله در أصول پایه‌ای برای وحدت مارکسیست‌لاند نیویستها و برای خلط جنیش انقلابی استرناسیونالیستی، مورد بحث قرار گرفته است:

"در بعضی شرایط، بخصوص بعنوان مثال جاییکه یک قدرت (یا بلوک) امپریالیستی واقعاً تهاجم و تلاش برای اشغال یک کشور مستعمره یا وابسته مشخصی را انجام می‌دهد، لازم و درست خواهد بود که نه تنها نوکتیز مبارزه را بر ضد آن قدرت (یا بلوک) خاص متوجه نمود بلکه حتی متحد شدن با یا حداقل در صدد خشی نمودن یا "به کناری گذاشتن" - بعضی نیروهای ارتقاگوی بومی که وابسته یا در خدمت دیگر امپریالیستها (بخصوص بلوک رقیب امپریالیستی هستند آنیز صحیح خواهد بود".

اما اصول پایه ای بلا فاصله تأکید می‌کند که :

"اما در چنان مواردی از هرچیز مهمتر افشاء ما هیست و منافع طبقاتی و ارتباطات امپریالیستی این نیروها، و شکست مصممانه خیانت آنها در مبارزه و بخصوص تلاشهای آنها برای سرکوب توده ها، اصرار بر نقش هدایت کننده پرولتا ریا و استقلال و خلاقیت حزب از

طريق مبارزه و برقراری آن ، تداوم سیاست عدم همکاری پا پشتیبانی از هر قدرت یا بلوک امپریالیستی ، واضح به خاطر سپردن هدف پیروزی و هدایت پرولتا- ریا و توده های خلق به سمت آن نه تنها در مرحله ابلاfacله (یا مرحله جزئی) بلکه در انقلاب دمکراتیک ضد امپریالیستی بطور کلی، از آن طريق به انقلاب سوسیا- لیستی در وحدت با پرولتاریائی بین المللی و مبارزات جهانی می باشد .

(حزب کمونیست انقلابی شیلی و حزب کمونیست انقلابی آمریکا ، ۱۹۸۱ ، ص ۴۳ انگلیسی)

اما همین سوالات - خصلت اوضاع بین المللی ، خصلت طبقاتی اتحاد شوروی ، وظایف انقلاب در رابطه با امپریالیسم ، تحلیل طبقاتی ملت ، روشن کردن رابطه بین دو مرحله انقلاب - هستند که برای پاسخگویی به آنها وجود یک حزب کمونیست با بنیاد ایدئولوژیکی روشن و صحیح ضروری است . خط گوارائیستها در مورد حزب وبخصوص ضدیت انتظام فنا پذیر آنها در مورد مبارزه برحول اصول پایه ای اصولی که مارکسیسم انقلابی را به مبارزه علیه روی زیرخونیسم و امید ارد نمودار تلاشی بوسیرای عقیم گذاشتن پروسه ای که برای پاسخ دادن به این سوالات ضروری است . البته آنها پاسخ خود را داشتند مشخصا ، اتحادشان با احزاب رویزیونیست و بخشها یی از بورژوازی ملی که می خواستند از طريق مبارزه ایدئولوژیکی را که از آن دوری می جستند . اما از ترس اینکه مبارزه ایدئولوژیکی را که از آن دوری می جستند شعله ورسازند و باعث دور شدن نیروهای ساده لوح یادمکراتهای رادیکال و صادق از کمپشان بشود ، این مسئله را بروشی بیان نمی کردند . بطور خلاصه گوارائیسم طريق دیگر برای اندختن جنگ خلق نبوده و نیست : بلکه استراتژی اد مقابله جنگ خلق و علاوه بر آن مخالف با نوع انقلابی است که در کشورهای تحت ستم لازم است . بیانیه جنبش انقلابی انتerna سیونالیستی جوهر این انقلاب و رابطه آن با استراتژی جنگ انقلابی را اینگونه خلاصه می کند :

"آماج انقلاب درکشورهایی از این نوع، امپریالیسم خارجی و بوزرگواری کمپرا دور بوروگرات و فئودالها، که طبقات بطور تنگ پیوسته با امپریالیسم و وابسته به آن میباشد، است. انقلاب در این کشورها از دو مرحله عبورخواهد کرد: اول یک انقلاب دمکراتیک نوین که مستقیماً به دومی یعنی انقلاب سوسیالیستی منتظر میشود. خصیصه، هدف کلی و وظایف مرحله اول انقلاب، پرولتا ریا را قادر و ملزم میسازد تا با تمام طبقات واقشاری که میتوان به پشتیبانی از برنامه دمکراتیک نوین برانگیخته باشد و حدگذره ای تشکیل دهد. اما اباید این کار را برایه رشد و تقویت نیروهای مستقل پرولتا ریا منجمله نیروهای مسلح خودش در شرایط مناسب و برقراری هژمونی پرولتا ریا در میان بخشهای دیگر توده های انقلابی بخصوص دهقانان فقیر انجام دهد. بیش از یک قانون عمومی سنگ بنای این اتحاد، تحدید کارگر دهقانان و پیشبرد انقلاب ارضی (یعنی مبارزه علیه استثمار نیمه فئودالی در روستاهای / یا تحقق شعار "زمین به کشتگر") بخش مرکزی برنامه دمکراتیک نوین را اشغال میکند.

در این کشورها استثمار پرولتا ریا و تسوده هست سخت، سلطه امپریالیستی و قیحانه و ناعیم بوده و طبقات حاکم معمولاً دیکتنا توریشان را بطور وحشیانه وعیان اعمال میکنند و حتی زمانیکه از بوزرگواری دمکراتیکی ایجاد شوند، دیکتنا توریشان را فقط پرده نازکی میپوشانند. این اوضاع منجر به مبارزات انقلابی متداوم از جانب پرولتا ریا، دهقانان و دیگر بخشهای توده های میشود که اغلب شکل مبارزه مسلحانه بخوبی میگیرد. به این دلایل و منجمله به دلیل تکامل ناهمگون و ناقصاً لخلقه در این کشورها که اغلب حفظ ثبات حاکمیت و تحکیم قدرت در سراسر کشور را برای طبقات ارتقا یافته مشکل میکند، محموله اینکوبه است که انقلاب شکل جنگ انقلابی طولانی مدت را که در آن نیروهای انقلابی قادرند نوعی منطقه آزادشده را در مناطق روستائی مستقر کرده و استراتژی پایه ای محاصره شهرها از طریق دهات را به پیش ببرند، بخوبی میگیرد."

(بیانیه ج. ا. ا. ۱۹۸۴، ص ۱۳۳ انگلیسی، ص ۸ افارسی)

اما گوارا شیسم از رویگردانی از بسیج دهقانان اصل میسازد و با

بی اعتمادی به ظرفیت جنگندگی پرولتا ریا می نگرد. ا و در جستجوی ایجاد و انتکابه اتحادی طبقاتی، مرکب از آنهاشی است که زین پرچم رویزیو - نیسم و بورژوا دمکراتها را دیکال بسیج گشته اند. گوارائیستها نه انقلاب ارضی را در روز استها انجام می دهند و نه حاضر هستند که پرولتا ریا به مبارزه بسر مسائل اصلی روزگارشیده و باین ترتیب وی را به طبقه رهبری کننده انقلاب متکا مل سازد، در عوض تنها نقشه ای را رسیدن هرچه سریعتر به قدرت و گفتن افسار بخش دولتشی (سرما یه - داری) که بسرعت گسترش می یابد، تحت نام خلق دارد.

انتربنا سیونا لیسم آنوقتیکه همه جوانب نظری و عملیش روش شده باشد، هیچ نیست مگر توسل جوئی به آرمان انقلابی توده ها برای تبدیل شان به گوشت دم توپ شورویها در درگیری امپریا لیستی بین دو بلوک . (و در مورد خود گوارا، موضوع شکل دادن به جنبش های انقلابی از نقطه نظر تنگ منافع نا سیونا لیستی کو با مطرح بود). انقلابی که این نقطه نظر وعده می دهد، حداقل از راویه تغییرات بنیادی در مناسبات اجتماعی - بهیچوجه انقلاب نیست، بلکه در بهترین حالت انجام رفرمها بی تحت حمایت شوروی است. و در تطابق با همه اینها، وظایف خود پیشا هنگ در رهبری توده ها، در بازاری از سازی آکا هانه همه جا معه نه تنها سرنگونی سرمایه داری بلکه حرکت به جلوبرای ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتا ریا و گذاریه کمونیسم، نفوی گردیده است. و بجا آنها خواسته های گروه کوچکی که بوسیله یک قدرت بزرگ امپریا لیستی حمایت می شود جایگزین گردیده است.

آنربیون پرچم، بولیویستی

شوری دبره، گوارا و کاسترو بفاصله کوتاهی از انتشار کتاب "انقلاب در انقلاب" در بولیوی تجلی یافت. هسته ای از بولیویائی های همای ارخط گوارائیستی، در سال ۱۹۶۶ شروع به ساختن یک پایگاه

چریکی در مناطق کوهستانی کشور نمودند، و در پا شیز همان سال گوارا، همراه با تعدادی از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست کوبا وارد بولیوی شدند. نقشه آنها این بود که هم نیروی نازه ای به بولیویا ائی ها بدنه دو آرژانتینی ها و پروشی هارا - از طریق پراتیک چنگ برای تشکیل هست. یک کانون در کشورشان آموزش دهند. آنها به این امید بودند که پس از گسترش یا فتن شورش در بولیوی در مدت کم و بیش کوتاهی به کشورهای اطراف بروند.

آنطور که معلوم است این پروژه تقریباً بطور کامل و مصیبتباری ساقط شد. کانون چریکی پس از عماه، مورد تعقیب قرار گرفته و توسط رنجرهای تعلیم دیده بولیویا ای که توسط سازمان "سیا" هبری میشدند، بدام افتاده و شکار شدند، بدون اینکه بتوانند حتی یک بار از ددرگی ری مهمی بشوند. کانون چریکی صرفاً به مبارزه برای یا فتن غذا و سرپناه مشغول شده بود. فوریه همان سال گوارا، در تقویمیش با انسوس به زد خورد برسغذا در درون اردوگاه و بی روحیه شدن بعضی از افراد مهم حزب کمونیست کوبا اشاره دارد، در ضمن، یادداشت های روزانه چه گوارا، تقریباً از هر گونه یا داشتی در مورد بحث و آموزش سیاسی در میان کانون چریکی و افکار سیاسی خودش در سراسر آن دوران خالی است.

در آوریل آنسال دبره که تا آن موقع با این کانون چریکی بود، شجاعانه تر دیده نیروهای کانون چریکی را ترک کندو به جلب حمایت و سازماندهی حمایت در اروپا بپردازد. اما بلا فله دستگیر شد. او که غیر مسئولانه به انقلابیون مارک "مرتد" می چسباند، ظاهرا اطلاعات مفیدی را درباره ماهیت کانون چریکی نزد مقامات بولیوی فاش ساخت و (گوارا در تقویمیش نوشته: "این فرانسوی بیش از آنچه لازم است حرف میزنند").

در ماه ژوئن بحران سیاسی بولیوی را به ورشکستگی کشاند. کارگران معدن قلعه، روی اعتراض رفتند، و ۲۴ ژوئن ارتضش برای اشغال معادن وارد شد. در نتیجه درگیری که بوقوع پیوست، نزدیک به ۱۰۰

معدنچی کشته شدند و این موضوع، بولیوی و بخصوص شهرها و دانشگاهها را به هیجان آورد. گوارا، در بیانیه ای خطاب به معدنچیان، عمل ارتشن را یک "پیروزی کامل" نامید و به معدنچیان فراخوانی ممکن بود اشتباه نباشد (یک لحظه فرض کنید که ارتشن چریکی توسط یک خط با جهت گیری و خط مبارزاتی اساسا درست رهبری می‌شد)، آنچه وجود نداشت، درک از چگونگی استفاده از بحران سیاسی ای که دولت بولیوی را در برگرفت و چگونگی جلواراندن و منحرف کردن آنچه که از میان توده‌ها فوران می‌کرد به جنبش انقلابی بود. در هر رویدادی علیرغم گرایشات گسترده نسبت به کانون چریکی، شورش‌ها و کانون چریکی کما کان در دو مسیر متفاوت باقی ماندند. هیچ بولیویا بی‌پایی برای پیوستن به کانون پا پیش نگذاشت.

در تمام مدت تابستان کانون چه بر اثر احوالات و چه در نتیجه آتش‌دشمن به مریضی فرار و مرگ دچار شده بود. در اکثرب گوارا دستگیر شدو بعد در بازداشت، تحت سر پرستی مأموری از طرف "سیا" بقتل رسید.

این شکست در خودش قه می‌تواند ثابت کند ونه ثابت می‌کند که خط گوارا اساساً ناصحیح بوده است. هیچ تئوری سیاسی ای نمی‌تواند بر پایه فقط یک بار شکست یا پیروزی در عمل، تنزلی ارتفاع یابد و بعلوه منطقاً می‌توان استدلال کرد که بولیوی نمودار بهترین مورد گوارائیسم نبوده و برای ملاحظه چنان موردی باشد که کوبا نگاه کرد.

در حالیکه آن استدلال می‌تواند درست باشد، اما تجربه بولیوی حاوی چند درس مهم است. اول اینکه نشان می‌دهد که دیدگاه گوارا از جنگ قیامی با مناسبات سالوسانه ای که او با حزب رویزیونیست و همزمان با اتحاد شوروی) داشته باشد مربوط است. کوبایی‌ها هرگز به حزب رویزیونیست بولیوی اطلاع ندادند که خود گوارا برای فرماندهی جنبش آزادیبخش ملی در بولیوی خواهند رفت در

عوض در اولیل ۱۹۶۶ کاسترو با رهبر آن حزب ماریو منجه Mario Monje ، ملاقات کرد، تا از دورنمای او از مبارزه آزادبخش ملی با خبر شود و ۲۵۰۰۰ دلار در مقابل وعده مبهمنی برای شروع تدارک به او پرداخت . بدینه است به این میدکه موافقت مونجه برای فراهم آوردن شبکه ای از هواپاران شهری و اجازه ندادن به کادرهاشی برای پیوستن به چریکها را حاصل کند . وقتی که بالاخره مونجه دریک جلسه سال نو در اردوگاه چریکها در سال ۱۹۶۷ از حضور گوارا رسمی اطلاع حاصل کرد ، از همکاری سرباز زد مگر اینکه گوارا فرماندهی را به او یعنی مونجه واگذار کند . وقتی که چنین کمکی فراهم نشد ، گوارا به معنی واقعی کلمه هیچ ملچائی نداشت * .

* پراتیک حزب کمونیست بولیوی در این مورد ، اشاعر متداشکس تر رویزیونیسم است . گفته می شود که خود مونجه جلوی تعدادی از اعضای گروه جوانانش را که به طرف نیروهای چریکی می رفتند ، در یک ایستگاه اتوبوس گرفت و تهدید کرد که چنانچه آنها سوار اتوبوس شوند به پلیس گزارش خواهد داد . و آنها مانندند . ریچارد هریس Richard Harris بود ، در کتابش بنام " مرگ یک انقلابی " ادعا می کند که بعضی از اعضاء سطوح میانی " حزب کمونیست " تلاش کرند اطلاعاتی را درباره حضور گوارا به " سیا " بفروشنند و در واقع نیز اطلاعات ارزشمندی را درباره عملیات چریکها ، از جمله تعداد واقعی ، ترکیب ، استراتژی ، و متابع حمایت آنرا برای آنها فراهم کردند . هریس همچنین این گزارش که جرج کوله Jorge Kolle یک حزب کمونیستی ردملا که برادرش فرمانده نیروی هوایی بولیوی در آن زمان بود ، بعنوان رابط بین رژیم بولیوی و واشنگتن از یک طرف و کمونیستها ای ارتدکسی و مسکو از طرف دیگر خدمت می کرد ، معتبر می شناخت (هریس ۱۹۷۶ صفحه ۱۶۲) . حزب کمونیست آشکارا با گوارائیستها مخالفت نکرد ، اگرچه ترجیح می داد با سکوت حمایت خود را از آن ها دریغ کند .

دومین نکته و مرتبط به همان نکته اولی در رابطه با دیدگاه‌گوارا درمورد توده‌ها می‌باشد. گوارا در نوامبر ۱۹۶۶ به بولیوی رفت تا تدارک مستقیم برای چنگ چریکی را آغاز کند. اما او تدارک را تنها بر حسب عوارض فیزیکی زمین، حفر غارها و آماده کردن انبار و مخفی گاهها، رفتن به راه پیما بی‌های آموزشی طولانی و غیره می‌پنداشت نه هیچ مطالعه واقعی از بولیوی انجام شده بود نه حتی ابتدائی‌ترین تحلیل طبقاتی بعمل آمده بود. توده‌ها بطور کاملی از محا سباتش غایب بودند، آنچنان‌که حتی دوره فشرده‌ای که بزبان کواچوائی Quechan بودند، چریکها داده می‌شد بی‌فایده بود چون سرخپوستان آن ناخیه به زبانی کاملاً متفاوت و غیر کوچوائی صحبت می‌کردند! و در حالیکه عوارض زمین بی‌اهمیت نیستند، مسئله عمده - (بطوریکه ماءو اغلب اشاره کنند، و همانطور که تجربه کوبا در حقیقت شاهدی بر آن است) کاراکتر سیاسی - سطح فهم توده‌ها و تجربه مبارزات، ثبات سیاسی حاکمین محلی، و دیگر فاکتورهای مشابه - در منطقه است. همین‌که عاقبت عوارض زمین نیز از نظر نظامی برای چریکها نا مطلوب از آب درآمد، خود گواهی تلخ بر اشکالات برخورد صرفاً نظامی، به موضوع انقلاب - حتی در امور نظامی می‌باشد.

در پرتو این، آن تحلیلگرانی که روح افسرده‌گی در یادداشت‌های روزانه چه گوارا را به شکست در جمع کردن توده‌ها مربوط می‌سازند احتمالاً تصورات خودشان را در آن یادداشت‌ها می‌خوانند. در خود یادداشت‌های مزبور گرفتاریها بیشتر مربوط به می‌روجیه‌گی چریکهاست، و مشکل بتوان گفت توده‌ها در آن بشمار آمده‌اند. و به عقیده‌من، به محض اینکه موقیت مونجه در محروم کردن آنها از حمایت آشکار شد، همان موقع سر در گمی تقریباً کامل و افتادن به موضوع عکس العملی خودرا در نوشته‌های گوارا نشان می‌دهد.

این نکات تفاوت‌های اساسی را بین شکست گوارا در بولیوی و تلاشها را واقعی برای بزپایی چنگ خلق در آن دوره را که بسیاری از آنها نیز با شکست مواجه گردیدند، نشان می‌دهند. بر عکس گوارا،

این نیروها مستقیما در مخالفت با رویزونیسم - از نظر ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی و (غلب) نظامی - حرکت کرده و تلاش می‌کردند توده‌ها را در انقلابی علیه هر دو بلوک امپریالیستی، رهبری کنند. بطوریکه قبل اشاره شد، گوارا، به استفاده از جنبش انقلابی برای انداختن شوروی‌ها به موضعی "انقلابی" تر (بخوانید: امپریالیستی تجاوزگرانه‌تر) اهمیت می‌داد، اختلافات او با شوروی‌ها حد اکثر اختلافاتی تاکتیکی بود. نیروهای مارکسیست-لنینیستی واقعی که از مائو پیروی می‌کردند، در مقابل اسلحه برداشتند تا جهان را زنمت امپریالیسم بدون توجه به اینکه در چه لفافه سیاسی پیچیده شده باشد، رها سازند.

بعلاوه - و بازهم بر عکس گوارا - این تلاشها واقعا در جهت بسیاریج و بالابردن آگاهی سیاسی توده‌ها و رهبری آنها برای ریشه کن کردن روابط عقب مانده‌ای که توسط سلطه امپریالیستی ساخته و پرداخته می‌شد، گام بزر می‌داشت. به عبارت دیگر خود توده‌ها جمع شده به حرکت در آمده بودند تا آگاهانه و تفکر بدست صحنه سیاست را بگردانند. به همه این دلایل تلاشهای مائویستها علیرغم تمام کمبودها یشان در آن دوره برای پیشبرد جنگ خلق در کمپی کیفیتا متفاوت از ماجرا جویی گوارا در بولیوی قرار می‌گرفت. بیانیه اشاره می‌کند که :

"در برخی از کشورها نیروهای مارکسیست - لنینیست قادر شدند علیرغم سرکوب وحشیانه ضد انقلابی، بخشهای قابل توجهی از توده‌ها را بزیر پرچم انقلابی بکشانند و حزب مارکسیست - لنینیست و نیروهای مسلح توده‌ها را حفظ کنند. این مسئله اجتناب ناپذیر بود که این کوششهای اولیه در ساختمان احزاب نویسن مارکسیست - لنینیست و بر پایی مبارزه مسلحه بسا نوعی از بدوی بودن و ضعفهای سیاسی و ایدئولوژیک همراه بود و آلتنه این تعجب اور نیست که امپریالیستها و رویزیونیستها از این اشتباها ت و ضعفهای استفاده می‌کنند تا این انقلابیون را به مثابه "ماوراء چپ" یا بدتر از آن محکوم کنند. با تمام این اوصاف ممی‌باید

عموماً این تجارت را به مثابه بخش مهمی از میراث جنبش مارکسیت - لنینیستی که زمینه را برای پیشرفت بیشتری فراهم آورد، بر افراد داشت،^۱ (بیانیه ج ۱۰۰، ۱۹۸۴، ص ۲۶ فارسی)

شوری ها شکست گوارا را بدون هیچگونه اظهار نظری ملاحظه کردند، در حالیکه احزاب تحت سلطه شان را به صدا در آوردند (مثلاً مجارستانی ها همه واقعه را "تاثر آور" خواندند). مرگ گوارا برای آنها استفاده هایی را در برداشت، این واقعه دست احزاب رویزیونیست نوع قدیم را باز می گذاشت، باید اشاره شود که پس از واقعه بولیوی استراتژی "سازش تاریخی" شوروی - بطور خلاصه تلاش برای پاز کردن جای پایی در دولتهاي تحت نفوذ آمریکا از طریق نفوذ در ائتلافهاي دولت حاکمه به مثابه شریک جزء امریکای لاتین پیش کشیده شد. کوتای پرو در سال ۱۹۶۹ که در آن شوروی ها از طریق بندهای مهمی در ارتش صاحب نفوذ گردیدند، انتخاب سال وادور آنده در شیلی در سال ۱۹۷۰، که با مانورهای حزب کمونیست شیلی در دولت جدید همراه بود به عنوان الگوهای جدید آمریکای لاتین - آنهم بوسیله خود کاسترو - ارتقاء یافتند.

اما در مورد خود کاسترو، نظر واقعی او درباره ماوریت گوارا اتفاقاً بدل بحث است. بعضی ها مدعی اند که او چه گوارا را به جنگ واداشت، و از شکستش بعنوان مدرکی استفاده کرد تا اعلام کند که حضور گوارا در بولیوی علیرغم آنچه گوارا بنظر می رسید (در یادداشت های روزانه اش) فکر می کند، نقشه های از پیش تعیین شده ای بودند. همچنین امکان دارد که کاسترو از همان ابتدا احتمال شکست طرح چه گوارا را دیده و هیچ علتی نمی دید که کوبا را در معرض آنچه که از آن می ترسید، یعنی تلافی نظامی آمریکا با حمایت OAS قرار دهد. بهر صورت شکست بولیوی آغازی بود بر پایان شورش ساختگی و مختصر کاسترو علیه شوروی. در سال ۱۹۶۱ اواز

ا شغال چکسلواکی توسط شوروی استقبال نمود، و در سال ۱۹۶۹ کوبا در کنفرانس ضد چینی شورویها شرکت کرد ، و در سال ۱۹۷۱ - در پی افتتاح "ده میلیون تن" - شوروی ها ماشین سیاسی و اقتصاد کسوبه را در موقعیت کمک گیرنده صرف قرار دادند.

اما برای توده های انقلابی تنها یک نتیجه گیری نهایی می تواند باشد : نه رد مبارزه مسلحانه (زیرا فرصتها برای چنین مبارزاتی امروز بیش از پیش خود را نشان داده و در سالهایی که در پیش است حقیقتا در ابعاد بیسابقه ای خود را نشان خواهند داد) ، بلکه گستاخ از میانبرهای گمراه کننده در اتحاد با رویزیونیسم . چنین میانبرهای تنها به بازسازی و احیاء دوباره و ماهیتا متشابه سلطنه امپریالیستی منجر میگردد . و این تیزت درین از گوارائیسم میباشد .

منابع

چه گوارا ، آثار منتخب ارنست گوارا ، کمبریج ، ۱۹۶۹
رژی دبره ، انقلاب در انقلاب ؟ ، نیویورک ، ۱۹۶۷
جورج دومینگوئز ، ۱۹۷۸ ، کوبا : نظم و انقلاب
ریچارد هریس ، ۱۹۷۰ "مرگ یک انقلابی" ، نیویورک .
ها بر من ، لیوو و پل سوییزی ، ۱۹۶۷ ، رژی دبره و انقلاب آمریکای
لاتین ، ایز نوشته ها ، نیویورک و لندن ، مانشی ریویو .
لتين ، جلد ۶ ، کارل مارکس
چه باید کرد ؟
ما شو تسه دون ، "انقلاب چین و حزب کمونیست چین" ، جلد ۲ منتخب آثار
"یده های صحیح انسان از کجا سرچشمه میگیرند" چهار
رساله فلسفی .
حزب کمونیست انقلابی آمریکا ، ۱۹۸۳ ، کوبا : ناپدید شدن یک افسانه
حزب کمونیست انقلابی شیلی و حزب کمونیست انقلابی آمریکا ، ۱۹۸۱ ،
اصول پایه ای برای وحدت مارکسیست - لینینیستها و برای خط
جنبش انترناسیونال کمونیستی .
جنبش انقلابی انترناسیونال لیستی ، ۱۹۸۴ ، بیانیه ج.ا.

کتاب شناسی

باب آواکیان : خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون
فتح جهان؟ آنچه پرولتا ریای جهان ناگزیر انجام خواهد
داد.

اگر قرار است انقلابی باشد ، یک حزب انقلابی باید
موجود باشد.

فیدل کاسترو : تاریخ مرا تبرئه خواهد نمود .
حزب کمونیست پرو ، ۱۹۸۴ ، جنگ چریکی را گسترش دهیم .
چه گوارا ، ۱۹۶۷ ، جنگ چریکی
۱۹۶۸ ، تقویم کامل بولیوی
ریچارد گات ، ۱۹۷۱ ، جنبش چریکی در آمریکای لاتین
کی . اس . کارول ، ۱۹۷۰ ، چریکها در قدرت
لوسکیو ، جکیوس . ۱۹۷۸ ، اتحاد جماهیر شوروی و انقلاب کوبا
لین پیائو ، ۱۹۶۵ . زنده باد جنگ خلق .
مائوتسه دون ، ۱۹۷۲ ، منتخب آثار نظامی .
مسالاگو ، کارملو و کل بلیزور ، ۱۹۷۹ ، کوبا در جهان
جرج پالاسیو ، ۱۹۷۹ ، شیلی : کوششی برای یک سازش تاریخی
سیلور من ، برترام ، ۱۹۷۱ ، انسان و سوسیالیسم در کوبا

References

- Bonachea, Rolando E. and Nelson P. Valdés, eds. 1969. *Che: Selected Works of Ernesto Guevara*. Cambridge, MA.: MIT Press.
- Debray, Régis. 1967. *Revolution in the Revolution?* New York: Grove Press.
- Dominguez, Jorge I. 1978. *Cuba: Order and Revolution*. Cambridge: Harvard University Press.
- Harris, Richard. 1970. *Death of a Revolutionary*. New York: W.W. Norton.
- Huberman, Leo and Paul M. Sweezy, eds. 1967. *Régis Debray and the Latin American Revolution, A Collection of Essays*. New York And London: Monthly Review Press.
- Lenin, V.I. 1970. *Karl Marx*. Peking: Foreign Languages Press. Originally published in 1914.
- . 1975. *What is to be Done?* Peking: Foreign Languages Press. Originally published in 1902.
- Mao Tsetung. 1967. "The Chinese Revolution and the Chinese Communist Party." *Selected Works*, in five volumes. Peking: Foreign Languages Press. (Volumes 1-4, 1967; volume 5, 1977.) Originally published in 1939.
- . 1971. "Where Do Correct Ideas Come From?". *Selected Readings*. Peking: Foreign Languages Press. Originally published in 1963.
- Revolutionary Communist Party,USA. 1983. *Cuba: The Evaporation of a Myth*. Chicago: RCP Publications. Third printing.
- Revolutionary Communist Party of Chile and the Revolutionary Communist Party,USA. 1981. *Basic Principles for the Unity of Marxist-Leninists and for the Line of the International Communist Movement*. Available from RCP Publications, Chicago.
- Revolutionary Internationalist Movement. 1984. *Declaration of the Revolutionary Internationalist Movement*. Available from RCP Publications, Chicago.

Bibliography

- Avakian, Bob. 1979. *Mao Tsetung's Immortal Contributions*. Chicago: RCP Publications.
- _____. 1981. *Conquer the World? The International Proletariat Must and Will*. Published as special issue number 50 of *Revolution* magazine. Chicago: RCP Publications.
- _____. 1982. *If There is to be a Revolution, There Must be a Revolutionary Party*. Chicago: RCP Publications.
- Castro, Fidel. n.d. *History Will Absolve Me*. New York: Center for Cuban Studies.
- Communist Party of Peru. 1984. *Develop Guerrilla Warfare*. Berkeley: Committee to Support the Revolution in Peru.
- Guevara, Che. 1967. *Guerrilla Warfare*. New York and London: Monthly Review Press.
- _____. 1968. *The Complete Bolivian Diaries*. Daniel James, ed. New York: Stein and Day.
- Gott, Richard. 1971. *Guerrilla Movements in Latin America*. Garden City, N.Y.: Doubleday.
- Karol, K.S. 1970. *Guerrillas in Power*. New York: Hill & Wang.
- Lévesque, Jacques. 1978. *The USSR and the Cuban Revolution*. New York: Preager.
- Lin Piao. 1965. *Long Live the Victory of People's War*. Peking: Foreign Languages Press.
- Mao Tsetung. 1972. *Selected Military Writings*. Peking: Foreign Languages Press.
- Mesa-Lago, Carmelo and Cole Blasier, eds. 1979. *Cuba in the World*. Pittsburgh: University of Pittsburgh Press.
- Palacios, Jorge. 1979. *Chile: An Attempt at Historic Compromise*. Chicago: Banner Press.
- Silverman, Bertram, ed. 1971. *Man and Socialism in Cuba*. New York: Atheneum.

اتحادیه کمونیستهای ایران (سرپردازان) - کمیته کردستان

www.iran-archive.com